

حرف اکتاف

(۴۵۹)

کاشتر و سیاه پوشان اگر دیار بلاد شمس خمریت بر ایشاد شمر و چهار ای ساید کترو کبره های موزون اسپید ای مجنون اعراف
قد کشیده و صنوبر ای آفت ز سبزه را هم گویند انهم کمانه انهم دیده ام در کتاب که از سهند اولیا حیثی در تریف کشید و بیت
کرده اند بعضی از مضامین آن است که چون حضرت امیر تریف کشید فرمود شخصی از خند عرض نمود که بنا بر تریف حضرت غلام ترک
اد طمان خود نموده در آن ولایت مسکن گسیخته آن حضرت فرمود چنین نیست بلکه در وطن در شخص نسبت بدون گشودن است حساب من نیست
تا که نزد اتم گوید زبستی که جبال شامه بر آن احاطه دارد و آنرا از جبهه جیحون تا کتیر که نید طوفش از مشرق بمغرب قریب محل بیخ
فرخ و عرضش از شمال بطرف جنوب از پنج فرسخ الی هفت فرسخ واقع بنظر قمر ازین محل غرض آمد طریق متفلسف شد بدان ولایت
مخبر چهار طرفی است یکی راه قبا یا کند است اگر چه تردد از آن راه نماند که گمانست اما از وجهی صعب دشوار است زیرا که در
شاهی راه عطشهای زیبر ناک نیاید آبادی و مسکونی نیز کم است محل اقل و اکیال بر طرف بر آدم است و دیگر زبستی که میروی بند
سیر و ندر در سوار بنایست شود است و دیگر راه کابل است که ندر شدن بسیار مشکل است و دیگر راه کاشغر و ترکستان است ندر
انراه متعلق با انسان است چون بیشتر از قدم گذارد و از هر طرف کشید و در ندر پانزده روز که میسازد ندر که ندر و در سوار پانزده
قریه و فرزه در دست محمد بن ابراهیم قریب مضامین است در بنای کشید که کشید ام در می بوده و میرا سیم پی بوده و کش
عاشق آن پیروی بوده و ازین کشید آب بوده و کش فرموده میرا آب اشک نون آباد کرد و آبادی کشید از آنست بعضی گویند میان جبال
آنولایت اعطرت کرده است اتم بر در ولایت از اول کشید کشیده و در کتابی دیده است قبل از ظهور اسلام مردم آن مقام
بکی جو سیر بودند و بر تریف تانخ عمل می نمودند و چون تریف میسازد کرده و در سینه تختی چاه و یک محوری کم و بسین فروری سلطان
شمس الدین و بعد از وی حضرت سلطان اسکندر الهالی آن کشید اسلام قبول نمودند و تریف تانخ جلال حارف همه خلف سلطان
بید علی بدای و بعد از آن تیرج میرا شمس الدین عراقی که از خلفای شاه قاسم فیض بخش این سینه تیرج ز بخش قاسم اند هر دو
بود جمعی کشید جمعی خمیر از ساکنان آمدند کشید شدند اکنون اگر مردم آنجا سب او کشید دارند و کشید تیری خمیری در شهر و آنجا
که با پنجاه هزار خانه دارند و کشید و آن که طریق مانع بسیارند تقریباً در پنجاه باب خانه دارند قدیم الزمان حکومت اند بار سفر
بود بعد حاکم آنجا از جانب شاه هند حکومت میسوزند پس از استقلال آل میرا محمد شاه افغان انگلیس و دست بقدر
سال است ملوک افغانه بود اکنون قریب از ده سال بشود که حاجت مکان آنولایت آنسوز کرده اند و بخورد تیرج خود و
اگر بلاد کشید در وسط تسلیم چهارم است اگر چه سب بودند بر او آنولایت بموای که میری مثل تاریخ و تاریخ و بیوگیت لیکن
که میرا شمس در خایت نزدیک مرودی عظیم در میان شهر کشید میگذرد و عبان که خان و در ندر که از جانب ولایت بر ندر
و خالص آن تاریک چشمه بیسین میاید قریب پنجاه میل از غرب بموای بسته اند و از کشید چون میگذرد رود نظیر آباد و آب کرنی
بر آن منضم می شود و بعد از آن یک پنجاب شده و آنولایت بر تیرج عظیم موسوم می شود و در قریب دهان بر دو چار در اهل کشید در رود
آنک منضم شده و از آنک ندر کشید در حد قریب در با سیر ندر صاحب محکم ابله ان گفته که کشید شریف است ندر که از کتیر
جاری فرمی از ترک واقع شد و نسل ایشان نسل ترکان بنحیه تبار این مردم آنجا در حسن اجمال احسن مقلده تا اینکه حسن نام ایشان
غرب نسل اهل جهان شد اتنی کلام را تم کرد که ترکان از شمال ابله کشید چون در مشیت بسته این سخن بسیار بیست و
بر کس آنولایت ندر دیده باشد البته بنا بهسان عظیم که در پنجاب موای نامی از حسن شمار و لاحتی و از تربیت کشید پرورش حسن
جال و در هر خیر اعدالی می کشید و چنانکه مرید از نیت قیاس بر او می نهد و در بعضی حایر برده مشیت تربیت کشید و کتیر

در این باب و آن بخش بجز قسمی نمانده که عقل از دیدن آن عبرتست و تریب منقده و چون کاور از او کس از سواد فرمان می
 بگذارد صیغ منقر است که یوم از صفات که پند و باز از کثافت و مصلات بیرون برند و محسوس که چه و باز از آمدن به غایت و صیغ
 در عرض و ستیم است از بهات در بعد قریب در فرسخ مقصد از خامی گذشته و آنچه در آن روز و آن گشته و مساوی زمین است
 و مانده کادوم برود افتاد آب باران از دو طرف بگذرد و اما در نجه برود خانه رود و فسله که یک یک طرف شهر و صیغ بندگی کل
 تیره که در آن در پیسنده آن آتیه جنگ است و تیره که مستحکم نموده اند که فرود خورده شناس از شاه سلطان محمود
 و از کفر آن بطریق قهر و غلبه آباد استماع خیابان سراج بنف اطمین و خلق بسیار از صیغ و ستیم در آن شهر بسیار با وجود
 پیش با کاور و همایش حار و نامساوی است بسبب عدل داد حکام آن بایر مردم ترکمان اطمین کرده و در آنجا سکونت نموده اند
 در باب دولت نامن اصحاب تجارت و مقرا شامی می شود است و خوب غلات میوه که میری و اگر مشتیا شتر به غایت
 گرفتند سکنه پیش اکثر هندوان و مقدر فرنگان و ششید تیر بسیار در این شهر است جماعت بسیارند و از طوائف دیگر و از اهل بیابان و جزایر
 مثل جاده و تپاره و دین و کن و مگر و در مقهور و چین و ما چین ترک تا بیک در عرب و آنجا سکونت اند صاحبان مذهب مختلفه خلایق
 علی تفرقه تریک می برسیم هم طریق کشیش و روش فریش و اهل میا و رند و از تریب است که یک کفر اخلاقی اند و این است اکثر
 از ایشان شناسا نیست است آنجا است که زاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد و اطمین که یک کفر تفرقه
 برده و با طوائف مختلفه آنجا معاشرت نموده و طریق مجاست و صداقت با اگر فرقی میوه در تحقیق غیر علوم مردم آنجا اهل صورت
 و از عالم منی مختلف اند از عالم ظاهر برای عالم باطن گذارند و از دین حسن گذارند و بیک حقیقت نمکند و جواره و از دین تفرقه
 و در این گویند که صلاح دولت است خلفا عده که مصلحت حکمت است عدالت است کثرت مال و صداقت است تحصیل
 جاه و عیالست جمعی دیده شد که ایشان که حضرت عیسی را بی پرانجا میسنوزند و احکام شریعت است مگر بودند می گفته بر کرده
 بی آب شرنده و نام آورده ایم تر از درخت آبدار چیده ایم حاصل آورده نگذرد و بشنیده نگردد و طایفه دیگر مشاهده نمود که ایشان با
 میگردند و میگفتند که انسان مانند حیوان است که در آنجا میماند و حریف میبرد و حزان میبود و قاضای دین هر چند میکند و از این
 برود ایام موالد ثانی که از آنجا انسان است ظاهر میگردند و این طایفه مگر صانع بوده و طایفه انبات میسنوزند میگفتند هر چه است طایفه
 در این اویان و شرایع نیز از قاضای طایفه است و آنکه نام علی از این طایفه ذکر کرده بروزن مردم بلوکی است و کثرت
 و احد است جت را و مثل است بر مواضع معویه و مزارع مشوه و آب برای آمدن به غایت سازگار و بسیار آنجا بسیار است
 ناحیه که از در زدنش و نوارده اکثر میوهش نماز که مشاهده شده است ذکر کجای بروزن طایفه است که مانند و مثل است
 خاطر میند در میان حیاال مشاخر واقع و طرف شناسش فی الجمله واضح است و در فرات از قریب آن میگذرد و در بخش کوهستان
 عظیم رود خست باره ساک و پر طرف عظیم است طایفه علی الهی سکونت در آن که بسیار دارند و در آن سال میوه که بخورند
 فرسخ و نیاند و شد کجای عظیم جانی عظیم بوده و برود ایام روی بخش علی نموده اکنون قریب و هزار خانه در دست چند قریب میوه
 مضافات است آب برایش بسیار میگویند مردمش منعی ذیبت و خوش شربند و اقم دود در آنجا بود مردمش اعمو باشد
 نوره است ذکر کجای صیغ اولی بروزن عاصج قریب است خرم دوی است سترت تمام از قرای خست و در فصل بهار چون است
 آن دان کم دارد و باغ و بوستان دارد و در آنجا موقوف برعت الهی است و قریب سیصد خانه در دست چند نفر
 مضافات است مردمش شی ذیبت و جنگلی شربند ذکر کنعان بروزن مسلمان ناحیه است سترت نشان و مثل است

تسلیت
 تسلیت
 تسلیت
 تسلیت

حرف الكاف

و مثل است بر برای خرم و دولت کرم پیش اگر از قافه و کلام بر پیش بخت خزان زمان خند طبع و خستای نیت و نشین است ۳۷۲
 کونید با عشا با وی آنجا گنجان بن فرج بوده و بقول بی گنجان یاد نمودند اما اگر بسیار حطام از آنجا قور نمودند و آن سخن
 حضرت بقرب داد و نادانجا بپرده را هم بطریق حسبو آفرینت اما شاید فرود غش قدم عربی عمو شافعی در بیع ملک
 نواز در آن مشهور نمازند ذکر کنایت فتح کاف سکون خون با بر مع الالف و کسرا و سکون نا اشی و دلگشا و نیز فرج
 افراس است از یاد در قید کجرات از طراد سرت اما نت از قسیم در نیم بر پیش کرم در تمامه تصرف بلوک شیبه بوده اکنون ماسا
 کوزگان که قند از طرف ایشان نواب محلی خان نجیب الدوله حاکم بود قریب چهار هزار در اوست و فرج محمود و صفات
 اوست در پیش اگر بند و آن دیگر مسلمان و مقدر اهل ایمانند معدن خستین نمازند و فرجی آنجا است که انداگر معادن خستین
 منفرد است من العجائب در آنوقت بند بر صوت همی کثیره اوقات برای خیر کجاست نمودند که کنسایت اندر
 و فرجی آن لایت با هستند که چون آن ایشان وضع عمل نزدیک شود مردان ایشان از در و آن وی نماید چون آن
 نماید مردان ایشان را چون از مقصد آید و صاحب فرس کزند تا مدت مقیم در زمان در حد امن و امان سلامت و صحت باشد
 و زحمت اوست نکند اگر چه در میان آن مشهور مسافت بعد ما شد تغییر متواتر و صحت از در آنرا ترین صحت در غیر معلوم نیست
 کوند این از اثر تقوی در ویشی است **کاف** کز کز بر وزن نزهت است بخت اثر از در ملک کمال سر و حلا
 و اگر مشتقاتش بود و قریبای آنجا بسیار معمول است حکام انبار در ایشان ستوده اظهارند و میر زادگان نیکو کردار و
 اندک حار و پیش ساز کار و مردمش غش فا را که بر در اقم و اهل این ناحیه گردیده و از در و فرسخی مشابه شده است اما حکام نیز
 اتمام بر دیده است و ملاقات نمودن اشخاص مستقیم الا و اول بودند در عالم در ویشی نیکو سفیرند و با وجود کثرت دولت مکنت
 در ویشی صاحب معرفت عمل میگردند و در لوازم فقردها است تمام عامیانه و چند عالم در عالم سیاحت از ارباب حکومت و
 اصحاب دولت صاحب فقر و مکنت مبارک مشاهده نموده است فکر گو تا حقیقه فصح الواد و تامل مع الالف و کسرا و فتح
 یار و سکون از شریفی در رعایت آبادانی بخت بر عهده اسلامبول در و اگر مشتقاتش بود و است قریب هزار با خج
 در اوست بلوکات خوب صفات اوست از قسیم هم آتش در کمال عدولت بر ویشی نابل برودت و اگر مرد ویرتس نماید آن خوب
 و خلاصش از اوست در پیش اگر خفی مذیب دیگر فضاری بر سلطان یازید خان که معاصر امیر شور بود در آنجا در عجب شتهار است
 با قلم دست و نامه در آن مشهوران حاکمش بوده و کمال همان نزاری نموده اش کالج اصحابا شخصی با صدق و صفا بود فکر کو ار
 برودن جوار بلوکی است بخت که قریب چهل باره فرید در اوست آب بواش بکوت اینست فرسخی شیر از اتفاق افتاده و در
 اگر دامن کشاده است کونید بمن بن سفیدار بر آب نیا بندی بسته آب بان آمده و آن در بین قابل عبارت شد اکنون اگر نیا
 از خاست کز دیده شده است با عفا در اقم بواش بلوک مردوش که از جزیر زشمه بر اوست ذکر کوه موزه فتح میم
 شده و سکون کونید نام خد بلوک فارس قریب هزار اقم یکت بلوک موزه دیده و جسد عذرت که کرده و برهان
 سخت و جنگهای بود خفا ارد مصرع همه چیزش زار ن خیر ادم فکر کوه از تووات بود بسط است از هم بود
 در ویشی کرم طبعش از هزار حال است و عرفش از خود استوی دل شدت خون و خستین است
 دولت بران و در و که از سر عدان آنجا کاری بر زمانه و ایشان فقره زاید و توان ایشان اعتماد و در عمل در
 عرب مشهور است که از آن مشهور است در ویشی از اعمارش به در ویشی صدر است و در ویشی

کاف

کاف

کاف

کاف

کاف

کاف

گلشن صیقل دوم

آیات و صوریهای کثرت مستند در این خاطر نسیب است مثل بر جاده طریقه و قضایای تمهید تراخی آباد و قرای مجست و قیام سینه
 یکی از اولیای علم و ادب بر این کرم و آئین عالم جلال دنیا کثرت دیده نشده و نکال نظر نیامده و بعد از استاز مشرقی حکم و کن
 صیقل و از مغرب صیقل دیده و از شمال صیقل دیده و مستان از جنوب بریا اگر نقش بند و آن دیگر مستان ضعیف است و اگر
 صیقل صیقلی و دیگران است و دیگر زو مشتی و دیگر در مکان ارباب دولت اصحاب ثروت در انوکت بسیار و باعث خوارگی
 بود کمال آید از دو ظاهر مرتبه میانه در طوکت مدار و سلاطین با اقدار در اندام بوده اند صیقل چسبیده و نور از نظر ظاهر دیده
 صیقل و پشت سال در آنجا سلطنت نموده اند و اتم گویند که بدنی در کجرات بوده و با مردم اندام معاشرت نموده بعضی بلاد
 ذکر کرده است بطریق موهوم یعنی از ارباب فضل و کمال اصحاب معهود و حال بدان کشور دیده و صحبت اشخاص بیک مظهر و موهوم
 رسیده که فضل ایشان باعث قبول کلام خواهد بود و لا حرم با اختیار که شیبند ذکر کمتر ایشان اندام بسیار ذکر
 میان سیف الدین سناخ عالم معارف و سناخ بحر کفایف بود و سناخ علم موسیقی که کسی با او برابری می نمود با غیر
 کمال الفت و اشتی و از مراتب حلت و مودت فرود آمد اشتی بودی قهر از آن معرفت کسیر رسیده که ختم علم موسیقی
 و قیاد او بر حیت در باب فرمود که موسیقی آواز است مناسب استعدا که از علوم انسان بر آید و از آنست که در این
 آید و در طایفه را موسیقی گفته و باشد یعنی گویند که علم موسیقی در زمان آدم بود و در میان اولاد و طایفه نور فرود آمد موسیقی
 گفته شد که ختم این فن فیما غورث حکیم بود و اشتی در عالم واقع مشاهده نمود که کسی بوی گفت که فردا در آن مکان وضع کند
 نمای چشم بصیرت کشای ناسری از امر از حکمت و در کشف کرد و گفته از علوم حکمت معلوم شود و چون حکیم از خواب بیدار
 بکن طرف که آسوده شده بود بگذشت چون سازان بپسگران رسیدند و در جرم قبول آوازی شنیدند تا خود گفت که سر تا تو است
 بفرود تو بگذازم آنجا باستاند و آن موهوم است با هم نسبت از حکیم خواست موسیقی نماید که آنان اصوات مختلفه بسیار که به هندام
 بروشت فکر موسیقی را بردان گذاشت تا چون چند بر آن دو دوازده مختلفه از آن برآید و چون آن سری ضیف بود آنرا با هم
 متدل نمود و آن آواز را بر چوئی نتها یعنی بر آن رسانید و از آن آوازی که گوش حکیم رسید تا وقتی داشت آنرا چندگاه عمل گذاشت
 قیام غورث تا در تمام او نظر کرد و در آنجا تمام آن استقام تمام جای میآورد تا نگاه روزی در او این کبری یکت انجام آن در
 خاطرش یکت کلامه سری دید که با او در تجار و صیقل مسیحه و از آن آوازی شنید حکیم آنرا برداشت و چو بر آن گذاشت
 و بر قیام چند بر آن قریب آمد تا از ماضی دست آن خافل بود و در هفتای او مودی بوی یکت چون حکیم بر آواز ایست
 بیایای سر زید و چو فرود آید حکیم را از آن حرکت چیزی بخاطر افتاد و خیال در سر بر جاده طبیعت او پیدا شد پس چهار فرغ صدق
 چهار طبع استخراج نمود و بخت پرده بود که اگر یک سبب بر آن قرار داد و سه سبب دره با اطلاع که کسی بنام او بعد از قیام غورث
 نبوده کرده و در آن پرده ساختند بعد و از آن سبب ترتیب آید و از آن زمان علم موسیقی در حکیم رایج نمود و باقی آن
 و عازده دستگاه است و دستگاه از مخوفیت بود و از آن که شد و مقام شنیدند و در علم موسیقی ترک و فرنگی را هم در هندوهای
 طریق ایرانیست و از آن سبب در سستان علم موسیقی با کمال آید و از آن سبب که در آنجا بسیار کمال پیدا شد و در آنجا سبب
 حق با گویند از صورت قیام قرا که فرود آمد و کتب نگار است که قیام موسیقی است یکی از جزایر هندوستان آن طایفه که خستند
 بود و سبب هر یک از این سببها که در آنجا فرود آمد و در آنجا سبب بسیار هم میآید و در آنجا سبب بسیار هم میآید و در آنجا
 و متعارف است بیاد خوانندگی که در هر کجا با آواز خوش از متعارف بر آن آید و در خوش و طبعان و همایش انجمن هندوستانی

در این کتاب

کشتن بیت دوم

و برادرزاده او بدین قسم خود آمد هم از پرسید که شنیده ام که قرآن با و از خوش بخوانی جو سپید او که آنجا که گفت بخوان
 که من نمیخیرم شنیده ام که فرمود از آنست کسی که خواند در قرآن کند و شیخ ابو علی نیز میفرماید که من تمام این کلام هر صحت کرد
 و از خواست زمستی بودن و فاضل ربانی و عارف صدیقی آنوقت طاعتی کاشانی برداشته و تفسیر خود میفرماید بعد از آن
 احادیث رجوع از حسن که استعاذه فرمود از این اخبار و از قتی با قرآن و ترجیح صوت بکسر استجاب آن پس آنچه دارد
 از سخن خانی که حل کرده شود بر بون اهل فقه اصحابان کبیر و بر آنچه مسموع بوده در زمان نبی اسید و نبی عباس از خواندن
 کثیران از آن در میان مردان ما محرم و نجس باطل و لعل لب سازد و درونی انسان را اشغال اینها که دارد
 در کانی از حضرت اسید آمده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم **أَلْفَاظُ الْقُرْآنِ بِاللِّحَانِ الْقَرِيبَةِ أَصَوَاتُهَا قَلْبًا كَلِمَةً وَ تَلْوِثٌ**
أَهْلِي الْقُرْآنِ وَ الْكَلْبُ يُوَدُّ الشَّيْخَ بِنَارِ تَدِينِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ شَهْرًا است که فرموده **أَلْفَاظُ الْقُرْآنِ كَلِمَةً وَ أَرْبَعِي ضَرْبًا** دیگر
 مشهور است که آنحال نبود اهل برستی بان نمیکنند مثل تلاوتها در نادخیران از ترافاتی که در مجلس اهل شرب و محافل
 اهل فساد استعمال میگردد خواست اینست محض کلام بحسب مقام و ما از کلام اهل لغت تفریق که ایشان از برای خوانده اند
 بر آن وارد میاید چند کلمه بر سبیل اختصار ما را در نامیم و بعد از آن احادیثی که دلالت بر رجوع صوت حسن و خانی ابجد دارد
 و احادیثی که دلالت بر حرام و آوردن کسبیم با اقلیه استنباط راجع شود و طایبان و سالکان از حرمت بیرون آید
 و صاحبان در حاشیای معرفت نهال ایما را تازه نمایند شریعت مستقیمه انصاف و دور بودن از تعصب و عناد
 و اعتداف به آنکه بعضی بخار چنین تعریف کرده اند که غنا عبارت از ترجیح صوت مطرب است ترجیح عبارت از آفت که
 صوت را قهر و قسور در کله یا در خیموم کرده اند مثل **أَلْفَاظُ الْقُرْآنِ كَلِمَةً وَ أَرْبَعِي ضَرْبًا** که در ترجیح معنی رجوع کردنست بر صوت
 و مقام سابق و طرب بکسر و محبت که سبب شدت خرن یا فرج شود و معنی گفته اند که غنا همین ترجیح صوت است بدون طرب
 گفته اند که غنا طرب آورده است ملاحظه ترجیح با او نموده اند و قبول صاحب فاموس است که میگوید **أَلْفَاظُ الْقُرْآنِ كَلِمَةً**
وَ طَرَبٌ بِرِجْلِ الْقُرْآنِ و این بخاری با بعضی احادیث اهل بیت سلام الله علیه که ذکر آن بعد از این خواهد آمد منافات ندارد
 چه در بعضی از ترجیح صوت در قرآن واقع شده مثل حدیث **تَجِبُ صَوْتُكَ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّا لَنَمُحِبُّهَا لَوْنًا وَ الْحَسَنُ يُرْسِخُ**
بِهِ وَ تَجِبَا در بعضی دیگر ترجیح خواندن قرآن بقرآن صورت حسن شده مثل **أَلْفَاظُ الْقُرْآنِ بِاللِّحَانِ الْقَرِيبَةِ** اهل انهد صاحب کلام
 در دستور الفقه خارا معنی سبب و تفسیر کرده اند و در معنی او از خوش است اینهم منافات ندارد با حدیث **أَلْفَاظُ الْقُرْآنِ كَلِمَةً**
وَ طَرَبٌ بِرِجْلِ الْقُرْآنِ و هرگاه در اهل لغت منافات با کلام مصحوم و هشتم باشد منافات اعتبار
 نمی تواند چنانچه مذکور است که میگوید در سینه جاد کتاب خود تهریح نموده است که با از برای تجنی نیامده و چون حدیث
 بر خلاف آن واقع شده که از حضرت پرسیدند که چونت که خنالی در کیه کرید **فَأَخْشَلُوا وَ جَوَّعُوا** از نفس در بر نموده تا
 و جدا بایست و در آیه کریمه دیگر فرموده **وَ أَصْحَابُ يَوْمَئِذٍ سَيَعْلَمُونَ** از مسیح سه نموده و سخن آن باید مسیح که حضرت فرمود
لِيَسْكُنَ الْآبَاءُ بَنِي أَرْبَعَتِ جُودِ بَابِي یعنی پس اعتبار بکلمه حضرت بجاء سبب و در انعام نیز فرماید **حَرَامٌ هِيَ**
كَلِمَةُ مَسْجُودٍ در احادیثی که ذکر میوردند که اهل لغت تعریف کرده اند چنانکه عبدالله بن جعفر همیری در کتاب قرب الانسا و
 علی بن جعفر از برادر بزرگوار خود حضرت امام موسی الكاظم روایت میکنند **سَأَلْتُ عَيْنًا عَنِ الْبَطْرِ الْقَرِيبِ قَالَ**
لَا تَأْكُلُ مَا كَرِهَ بَعْضُهُ یعنی سسوال کرد علی بن جعفر از برادر خود موسی بن جعفر از عا که در وقت شافعیس جایز است

حرف الکاف

۳۸۹

فتح و فرود می دهنند که جمله حضرت فرموده که نماز بی نیت او ایستادگی آن باشد مثل مجلس قنایب نیت
 شکر بی نیت که سزا فی رد عاقبت با اسباب زین کلاه خود و در آسی بنامند تصویر می کنند و این حدیث است خداوند غیر قرآنی
 و دعا و ذکر و غیره و حرکت کتیر می رسد مگر آنکه کتیر نماز متفرقی معنی باشد پس از حدیث ظاهر شود که حسن صورت بر قسم است از تفریق
 ترجیح جایز است آنچه بعضی از روایات شایع باشد مثل مجلس فرمودند با ساز و خورد و بر توده صدای نامحرم و بر نیت
 شکر که حرام است و سخنانی که درین باب چرخه انصیانی بعد از حضرت امام جعفر الصادق نقل فرموده قال قال ابی عبد
 الله علیه السلام لا یزید فی الصلاة الا نیتها یعنی در نیت در حدیث غیبی و این حدیث نیت اوجیه گفت که حضرت
 امام جعفر الصادق فرمود که اجرت منفیه و مستحب هر دو بخانه شوره سره و سره میگردد و صورتی ندارد و این از آن منته
 نیت که مردان بر او داخل نیت می نیت که اگر این قسم نماز حرام بودی اجرت او نیز حرام بودی و فعل حرام حرام است حضرت
 تجریدن نیز مردان این مرتبه در نیت سخانی قسم حرام است بلکه استبار فعل حرام که در عمل محرم است حرام شود بر نماز
 حرام عاقبت که با فعل حرام باشد مطلق نماز چنانکه حدیثی که ابی بصیر روایت کرده است که قال قال ابی بصیر
 عن ابي بصیر قال قال ابی بصیر لا یزید فی الصلاة الا نیتها یعنی نیت را در نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 امام محمد بن حنفیه از کسب اجرت آن نماز کننده حضرت فرموده که زمان نیت که در آن زمان آن نیت نیت نیت نیت
 مردان باشد که مردان بیکانه او از ایشان میشوند که بخوانند و نماز چنانچه معاین حرام است اجرت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 که چنین باشد مثل آنکه در میان زمان بخوانند و او از ایشان نامحرم نشود مثل نماز که مردان نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 صحه در میان ایشان نباشد و او از ایشان نشوند هیچ باکی نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 روایت کرده قال قال ابی بصیر لا یزید فی الصلاة الا نیتها یعنی نیت را در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 یعنی از حضرت سوال کردم و گفتم که من هدای تو شوم من کبر نفسی یا خرغنده زرد و نیت نیت که خارا خوب میداند و خرم
 بواسطه این خرم که وسیله نیت من باشد لذا اجرت او باقیست او دیگر مطلق از خرغنده ندارد که مسکون من باشد یا خرمی دیگر
 برای من کند حضرت فرموده نیت
 بخواند او با خرم که سبب آن تحصیل روزی کم و تا ترجیح صوت کنی در نمازهای بعضی نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 خوب نیکیند انما ما خوزه در شریع عموم بر تمام حرفت عادت کنان نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 خوب میداند در حضرت که بخورد و خرمش مرتبه در امانت خواندن فی نفسه که اگر چنین نیست خرم خرم و خرم و خرم و خرم و خرم
 حرام بودی چنانکه از حدیث نیت
 ابی بصیر و ابی بصیر و ابی بصیر قال لا یزید فی الصلاة الا نیتها یعنی نیت را در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 قرآن فرموده که بر کلاه محاران محبتی نباشد صورتی ندارد مگر ما از حضرت ابی بصیر روایت کرده قال جیشا خویند
 اللذین اول علیهم منا احبنا انما الله یلی سعینا انما الله یزیدنا فی جهنم من غیرنا و یزیدنا فی جهنم من غیرنا
 و مگر نیت
 کثرت نیت
 که نیت

کتابت دوم

تا بعد از آنکه بر او با خبر روایت ثانی خریدی بخواند گمان بردم که حضرت میرزا ذوالکلیف کتاب تلخیص کرده که برای خریدی بخواند بعد از آنکه در
 خدمت میرزا حضرت کسی را ندیدم رسیدیم که با حضرت با چنین گمان برده بودم حضرت فرمودند که من نمیایمانی که این کتاب پروردگار بود
 میگردید و یاد آوردم که دستم مقصد آنکه آنحضرت بصورت حسن غیر قرآن ما با او از بلند خرمین بخواند که مسامح بخورد مشاهده و ظاهر آنکه
 نیز فرجحت در آنکه طریقان و ذوالکران ازین قبیل بخوانند که ما معانی که فرموده است می باشد باشد بفرموده در آنکه جلال و جاست
 و خستین لغت که در آن مرام و بدعت و اسنن چنین غلطی تحریم با اصل آمده است اینجا که در حدیث مذکور واقع شده اسم حضرت
 میرزا حضرت و امام العین و غیره در حدیث و فاصح تقدیر است بعضی زبانها و بعضی دیگر شکیا و بعضی اسامی او دیگر چنانچه مشهور است
 که آنحضرت اینها را نام است حضرت رسول صراحتا برده الله تعالی بفرموده که نام او الله اعلم و در کتاب من لا یحضره الفقه حدیثی
 روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: *قال ما احببت ان یقالوا انی کذا و کذا* و کذا و کذا
 یعنی سئوال کرده روی از حضرت امام زین العابدین از خریدن کتیر که خوش آوازی که برای او با او خوش خوانده باشد حضرت
 فرمودند که اگر خواندن آن کتیر که بشت بیاد تو میآورد و بخور که باکی نیست بعضی تا دل کرده اند که بخور خواندن کتیر که زهد و
 دنیا را یاد و در ترا سوخته باشد و از اینجاست که هر چه در کلام او باطل باشد مذموم است هر چه در دنیا یاد میدهم خوب
 و مدد و عتد و کتاب کافی از حضرت میگذرانید که *لکل شیء خلقه و خلقه القرآن الصوت الحسن* یعنی هر چیزی را
 در صورت نو و در قرآن با او خوش است از حضرت سالت چاه صبر فرمودست که فرمودند *لا یؤذنی شیء من اصوات الاذن*
الا اصوات الاذن و الصوت الحسن با لغز ان یعنی حضرت رسول فرمودند که نمی شنود چیزی را و تعالی چیزی از این نوع را
 در او نمیزد و آن را خوش خواندن قرآن چرا که لایون سببی لایسب است و انما در کتاب کافی از حضرت امام موسی کاظم
 روایت که شخصی در خدمت ایشان صورت واد که در مساحت فرمودند که ای علی بن ابی طالب کان نطق القرآن قرینا
بقرینة الملائکة من حسن صوتهم و ان الامام لو ظهر من ذلك شيئا لما احتج الناس من حبه فقلت و لکن یقولون
الله صلی الله علیه و آله و سلم یؤذنی من اصوات الاذن فقال ان رسول الله كان یحیی الناس من خلقه فيما یطعنون
 یعنی حضرت امام زین العابدین قرآن بخواند و گاه برد که کسی برایشان میگذاشت بیوشش فیه از خوشی آواز آنحضرت بود سبب
 اگر امام اظهار کند از حسن صوت خود چیزی مردم طاقت نمیدارند راوی مسکویه گفت که رسول الله وقتی که با زبان میگردد قرآنا
 با او نطق میخواند و چنانکه در نماز جمعه جهت فرمودند که حضرت باری میگرد و بر جمعی که در حجب او ناز میکردند آنقدر که طاقت نداشتند
 باشند مقصد آنکه اگر حضرت آواز مبارک خود بصورت حسن فیه میفهمد بود و صورت حسن خود را بولان میباید کسی طاقت شنیدن
 آن نداشت آن در نماز جمعه فیه در یک جهر بر آن صادق باشد طبع میخواند و نیز در بیان کتاب مذکور است از حضرت رسول
 که میفرمودند *لو نطق الله فی کل شیء لیا لیا و الصوت الحسن و ایضا یعنی داده شده است امت را اگر فرموده خریدی خوب است
 معنوی و آواز خوش و عطا و شک نیست که آواز خوش که داده برای خواندن خوش داده برای خواندن با مختلف فرموده
 و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمودند رسول الله حیثما قرأ القرآن یا حیثما یکلم و ان الصوت
 الحسن یحیی الناس حیثما قرأ رسول فرمودند که کسی که در آید قرآن را بصورت حسن خود خوش بخواند قرآن را
 بد سبب صوت حسن قرآن بر نیاید و میگردانند آیات احادیثی که دلالت بر حرمت خواندن آواز آنجه این آیه است *و من التام
 من یحیی کلوا الطیب الخیر عن سبیل الله یتقوا علی و یتقوا ما هن و* یعنی بعضی از مردمان کسی است که میفرمودند و*

نورانی که گواه کند مردم جانان و خدا و پادشاه و ممالک اندازد و فرزند ایشان را شکرست و ستودار و شیخ عویسی علیه السلام از
 آن حضرت نقل کرده که روایت از امام محمد باقر است و امام حسن صادق و امام علی بن موسی الرضا که هر حدیثی که از آن
 شیخ این تعبیر را از این عباس ^{محدث} خبر ایشان نیست نقل نموده و هنوز از عامه تعبیر بود حدیث ابتدا از باقی از تابعین نقل
 کرده اند و از این که ظاهر می شود که کفر و کفر حدیث است از آنجا که این حدیث است که قاتلین و قاتلین ^{محدث}
 قاتلین و قاتلین یعنی جناب کندی از آنجا که حدیث از آن مستتر شود که عبارت بود که حدیث است چنانچه جناب کندی
 از قول خود که تعبیر آن حدیث عبارت از حدیث است که اهل حدیث و حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث
 در قول خود از این حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث
 و الذین لا یهدون الا للفریة و اولئک هم المصلون و اولئک هم المصلون یعنی نوحیان با عتید که شهادت خیمه منبر و
 و بر کاف و جنوی میکند زنده اندوی بزرگی و کرم نفس بودن منی صاحب گلات نفسانی و صفات حمیده بدون سبکدوشی
 نسیان که در آنجا کتب میکنند و متوجه مرتب آن نمیشود و در جمیع اسیان گفته در این نوع خود غلبت و از چهارم نقل
 این تعبیر است که از امام محمد باقر و امام جعفر صادق نقل کرده اند و در این حدیث کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 و احادیثی که در آنست بر دست خداوند از آنجا که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث
 یعنی قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین
 اینکه در آن مصیبت نوره و زنده می ماند و در آنجا که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث
 همین صحیح است که در کتاب کافی نقل کرده که روایت میکند در خدمت حضرت امام جعفر صادق بود که مردی نزد
 سؤال کرد پس استغفار که در روزی از من شنیدی تو با او یا حضرت هرگاه من بخوت بروم برای قضای حاجت بسیار
 من کسب از دارند که خدا میکند و خود میسوزاند بسیاری از اوقات میشود در آنجا که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث
 شرم حضرت فرموده لا تفعل فقال الرجل ما الی الله من حیلة انما هو بیاض انما عذبا ذنی فقال الله انت
 ما سمیت نوحا الله عز وجل لان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤالا یل و الله لکافه که آنچه
 بینه الایة من نوحا الله من عینی و لا یحیی لایحیی لا اعود انشاء الله الی الله فی استغفاره فقال انما عذبا ذنی و انما عذبا ذنی
 قاتلین و قاتلین علی الیکم ما کان اسموه خالک لوزن علی ذلک انما عذبا ذنی و انما عذبا ذنی قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین
 فیق و البیض و عذبا ذنی قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین و قاتلین
 که برای قضای حاجت بروم این حدیث را عرض خودی شنوم حضرت فرموده تو ازندی بر نیز آشنیده که حقایق فرموده
 که گوش و چشم و دل سؤال کرده شود آنروزه بین از حضرت شنیده است گفت که من شنیده ام که بین آشنیده ام
 حریفی در آنجا بودم و گویم که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث است که حدیث
 میکنم پس حضرت آن روز فرموده که بر خبر و غیب کن و نماز کن بیست و نه روزی که خوشی خواهد بود و غیبی را که سبزه به حال تر و خوشتر
 اگر با حال بپردی شکر و حمد خدای بجای آید بشکرا تو این ترن این نعم و انده تو بدست آورده و در نفس خود و خدا و خوشتر
 زیرا که فعلی که خدا از خوشتر باقی است قبیح و آنکه در آنجا برای این قبیح یعنی بر بیاید آن دانند و چرا که فعلی که سبزه است چنانچه ما
 زنگار است شرب شراب که در آنجا از این حدیث ظاهر می شود که صدای خوشتر از هر چه دیدند خندان است این حدیث

کاشن پت دپوم

فرد خواست از آنجا با حدیث دیگر که حدیث بن صاحب از امام جعفر صادق روایت کرده که آنحضرت فرموده نیبایع الله و کفایا
 یبیکایا الخاق فی القلب کما یبیت الماء السخون یعنی ششیدن نوره و خامیر و ماده نزع را بسبب آب ایند شنبه ولات و در
 مرکب در حق که در باشد چنانچه که در حدیث دیگر که در حدیث دیگر است که بر من حانت میکند که سوال کرده ام از فرما
 و کتمم که بنام من ابراهیم العباسی که کرده که نور خست اده در حدیث حضرت فرموده که هر که در حق بگوید زنه تو نماز کند فلان که سبب
 عن الزناه فلان که لانه دحوا ان ابا جبریه مستکه یمن الخاء فقال با فلان یا مبرک الله بعن الخ و ابی الیل فان یکون لک انما کفایا
 مع ابی الیل هتال فکذا حکتک یعنی من یمن گفته ام برای او ذوی سوال کرده از فرما من جواب و کتمم مردی
 از حضرت امام چه باقی سوال کرده از فرما پس حضرت جواب و گفت که اینلان مالی که خداستالی جدا کند حق را باطل
 از فرما اهل حق جواب و در با باطل من گفت که بسته خاد اهل باطل خواهد بود پس گفت حکم کرده ی نور بطلان حشا و اذ آنجور حدیث
 دیگر است که در نهایت مذکور است که یونس از حدیثه سنسان فراد امام جعفر صادق روایت میکند از رسول الله که فرمودند
 ان قرأ القرآن یا تاجان العرب اصواتها و لا یاکر و کلوا هکذا لیسوق قال کتابا یوقایه یسبحون من بعد ما کلام تر جیوة
 القرآن ترجیع النوح و انقیاد و الثهینا تهیر لا یجوز تر جیاهم فاد بهم معکونیا و فکونیا من یحب شانهم و نه
 بعضا الثهینا انما قیر و بعض النخاسه سر تهیر هکذا الاقرء القرآن یلوقا العرب اصواتها کایا کم و لکونیا اهل الخ
 و اهل الکتابین و یسبحون قوم من هکذا رجیونیا بالقرآن ترجیع النوح و الثهینا تهیر و النوح لا یجا و زحنا جوم
 معکونیا فکونیا کلوزین یجهم کتاشا فتم یعنی بخوانید قرآن را بحسن صوت عرب پیوسته از خواندن طریق اسل
 قس و او انشای اهل بجز و با صد که کتاشا کبیره میکند به رستی و تحقیق که با قس بعد از من میماند و او از سخن خواندن در کله
 کردند و در خطیوم طبر زنده مثل او از کرد اندین اهل حشا و بطور مدنیان و اهل بجز و قس نصاری قرآن خواندن ترتیب کوفه
 شد به صد قربت درین است از روی بر او خوش سنان بخواند و بعضی روایت که چنین باشد لا یجوز حشا جیوه هم
 یعنی از خسته ای ایشان آن قرآن تجار و نمیکند بلکه محض صوت است که در کله ای ایشان است و لهمای اینجاست زنده دنیا در حشا
 نفس خواهد بود که صاحب عیب که خواهند بود و این روایت صاحب جمع بسیار نیز نقل نموده و صاحب تلمیه میگوید که
 جمع سخن است و آن تهرست با ترجیح صوت و محسن قرات بعد از آن گفته که تحمل بر او این باشد که فراد و این بود که در حشا
 و جاسس بخواند تا اینجا کلام این اشیر بود حاصل که مراد از احکان عرب است که اعلم آن نظریه ترجیحی است که موجب قرن و شوق
 کرده چنانچه از حدیث اقرء القرآن نزل بالجزین فاذا قرأ مؤه فاکوا فان لم یکنوا قنبا حکوا
 یعنی قرآن نازل شده است بجزین پس هرگاه قرآن خوانند پس که که کنید یا خود را بگریه بارید اگر گریه نیاید فاجسه مشر و بجهت
 نزدات بر این ادد که عبدا ته بن سنان از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که انما طلة او علی الخی الخی الخی
 غیر ان اذا و قد یمن یسبح فقیه مؤهف نعیدا لله لیس لکم هیرقا فا قرأت القرآن فامعنها بیوتون حذوین
 منی و حی کرد ختالی برسی بن حسران که هرگاه در درگاه من ایستاده شوی چنان بایست که بنده حیره اهل زرد مولای خود را
 فی خضوع و خرس بایست و هرگاه کلام من که توریه است بخوانی بشنوی تو زیه مرا بصوت عربین و ایند تیر که در کانی نوالی
 بصیرت است و آن در که فلان لا یجوز لدا قرأت القرآن فرقیه صوفی حاجی الشکلیان فکایا انما قرأ فی

فرد خواست از آنجا با حدیث دیگر که حدیث بن صاحب از امام جعفر صادق روایت کرده که آنحضرت فرموده نیبایع الله و کفایا یبیکایا الخاق فی القلب کما یبیت الماء السخون یعنی ششیدن نوره و خامیر و ماده نزع را بسبب آب ایند شنبه ولات و در مرکب در حق که در باشد چنانچه که در حدیث دیگر که در حدیث دیگر است که بر من حانت میکند که سوال کرده ام از فرما و کتمم که بنام من ابراهیم العباسی که کرده که نور خست اده در حدیث حضرت فرموده که هر که در حق بگوید زنه تو نماز کند فلان که سبب عن الزناه فلان که لانه دحوا ان ابا جبریه مستکه یمن الخاء فقال با فلان یا مبرک الله بعن الخ و ابی الیل فان یکون لک انما کفایا مع ابی الیل هتال فکذا حکتک یعنی من یمن گفته ام برای او ذوی سوال کرده از فرما من جواب و کتمم مردی از حضرت امام چه باقی سوال کرده از فرما پس حضرت جواب و گفت که اینلان مالی که خداستالی جدا کند حق را باطل از فرما اهل حق جواب و در با باطل من گفت که بسته خاد اهل باطل خواهد بود پس گفت حکم کرده ی نور بطلان حشا و اذ آنجور حدیث دیگر است که در نهایت مذکور است که یونس از حدیثه سنسان فراد امام جعفر صادق روایت میکند از رسول الله که فرمودند ان قرأ القرآن یا تاجان العرب اصواتها و لا یاکر و کلوا هکذا لیسوق قال کتابا یوقایه یسبحون من بعد ما کلام تر جیوة القرآن ترجیع النوح و انقیاد و الثهینا تهیر لا یجوز تر جیاهم فاد بهم معکونیا و فکونیا من یحب شانهم و نه بعضا الثهینا انما قیر و بعض النخاسه سر تهیر هکذا الاقرء القرآن یلوقا العرب اصواتها کایا کم و لکونیا اهل الخ و اهل الکتابین و یسبحون قوم من هکذا رجیونیا بالقرآن ترجیع النوح و الثهینا تهیر و النوح لا یجا و زحنا جوم معکونیا فکونیا کلوزین یجهم کتاشا فتم یعنی بخوانید قرآن را بحسن صوت عرب پیوسته از خواندن طریق اسل قس و او انشای اهل بجز و با صد که کتاشا کبیره میکند به رستی و تحقیق که با قس بعد از من میماند و او از سخن خواندن در کله کردند و در خطیوم طبر زنده مثل او از کرد اندین اهل حشا و بطور مدنیان و اهل بجز و قس نصاری قرآن خواندن ترتیب کوفه شد به صد قربت درین است از روی بر او خوش سنان بخواند و بعضی روایت که چنین باشد لا یجوز حشا جیوه هم یعنی از خسته ای ایشان آن قرآن تجار و نمیکند بلکه محض صوت است که در کله ای ایشان است و لهمای اینجاست زنده دنیا در حشا نفس خواهد بود که صاحب عیب که خواهند بود و این روایت صاحب جمع بسیار نیز نقل نموده و صاحب تلمیه میگوید که جمع سخن است و آن تهرست با ترجیح صوت و محسن قرات بعد از آن گفته که تحمل بر او این باشد که فراد و این بود که در حشا و جاسس بخواند تا اینجا کلام این اشیر بود حاصل که مراد از احکان عرب است که اعلم آن نظریه ترجیحی است که موجب قرن و شوق کرده چنانچه از حدیث اقرء القرآن نزل بالجزین فاذا قرأ مؤه فاکوا فان لم یکنوا قنبا حکوا یعنی قرآن نازل شده است بجزین پس هرگاه قرآن خوانند پس که که کنید یا خود را بگریه بارید اگر گریه نیاید فاجسه مشر و بجهت نزدات بر این ادد که عبدا ته بن سنان از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که انما طلة او علی الخی الخی الخی غیر ان اذا و قد یمن یسبح فقیه مؤهف نعیدا لله لیس لکم هیرقا فا قرأت القرآن فامعنها بیوتون حذوین منی و حی کرد ختالی برسی بن حسران که هرگاه در درگاه من ایستاده شوی چنان بایست که بنده حیره اهل زرد مولای خود را فی خضوع و خرس بایست و هرگاه کلام من که توریه است بخوانی بشنوی تو زیه مرا بصوت عربین و ایند تیر که در کانی نوالی بصیرت است و آن در که فلان لا یجوز لدا قرأت القرآن فرقیه صوفی حاجی الشکلیان فکایا انما قرأ فی

بَلِّغُوا إِلَهُكُمْ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ لِّمَنْ هُوَ مُؤْمِنٌ أَوْ كَافِرٌ فَاسْمِعُوا لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ حَرِينٌ (۱۳۰)

فصل پنجم در بیان شیخیه و آنچه در کتب معتبره است که در حق آن فرموده اند و آنرا در خود با هم خوانند و میگویند شیطان را
و سوره بیکه که تورا یا یکی بخوانی که قسمه آن خواندن تمام این خانه تورا مردمان بگردشند پس حضرت فرمود که قرئت قرآنی الی غیر این
که قرئت مطابقت با این چه در افراد و نحای است و این معنی مثل آواز نوزادان که آواز بلند و اعلام آمل میگویند نباشد و دست برد
که کسی نشود و نبیند نباشد بجز عوی باشد که یارانی که در دوره حلالی تواند بشنود از ترجمه قرآن بفرماند و متاثر شود و آن حضرت فرمود
ای صیر کرده میفرماید که آواز که بگوید آن بشکوه اصرار است با اتصال تمام آواز در قرآن در سوره که بعد از هر سوره در قرآن در
بیدار و هدای خوشی که در کل بگردانی و این است که برسد چنانچه حضرت تیه الساجدین و باقی علوم اولین آخرین است
میخواندند آنچه که معادیه بن عمار روایت کرده که کتم بخت امام حسین عادی که **الزَّجَلُ لَا يَرْغَبُ فِي تَطْمَعِ شَيْءٍ فِي النَّفْسِ**
وَقِي الْمُرَانِ حَتَّى تَرْقَعُ صَوْتُهُ فَغَالَ لَا يَأْتِي لَنْ قَلِي تَبْرَأُ الْحَيَاتِ كَانَ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْفُرْقَانِ كَانَ يَرْقَعُ
صَوْتَهُ حَتَّى يَمُوتَ أَهْلُ الدَّارِ وَكَانَ أَبَا جَعْفَرٍ كَانَ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْمُرَانِ فَكَانَ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ وَتَوَضَّأَ
وَرَفَعَ صَوْتَهُ وَتَوَضَّأَ مَا قَامَ لَقَدْ رَفِعَ مِنْ التَّخَاطُفِ وَكَثُرَ هَيْمٌ فَتَقَوُّنُونَ وَفِي يَوْمِئِذٍ أَرْبَعٌ فَتَوَضَّأَ
یعنی کتم بخت که مردنیدند که قرآن با دعا خواندند تا آواز خود بسم آن و عاقله کند چه قرئت بطریق حدیث نفس قرئت است
پس حضرت فرمود که بصورت خواندن با کلمات بصورت مطلق شامل صورت حسن است بلکه مراد بخت بصورت خواندن نفسی است
حسن خواندن است اما قرئت در آن مطلق صورت سخن نیست محل سوال هم در زیر بخت میفرماید که علی بن الحسین بهترین خواننده
قرآن بود یا او خوشتر است آن حضرت آواز خوش خود را بقرآن خواندن بلند میکرد و اندامها که در آن بخت میفرمودند
باز بخت میفرماید که امام محمد باقر خوش آوازترین مردمان بود در قرآن خواندن و شب که برخواستند آواز قرآن خواندن بلند
میکردند و آنکه مردم راه که در آن یا غصایان یا یار کرمان و غیر معانی بخت استماع قرئت میآید و ترغیب استماع
برای صورت حسن بود و نفس فهم قرآن و الا با بخت که نزد مردم قرآن خواندن با بخت استماعی با بخت خواندن بخت
نمیشد باشد و شک نیست که هرگاه آواز خوش بلند شود بی طرف نیست چه هرگاه آواز خوش حال علی بطریق انسان که
کلیات بطریق اولی که اگر سیر المزاج باشد این بود کلام بر وجه مرام در بیان حسین ترغیب صورت حسن و تحریم بختها و اشتداد
علی بن ابی طالب در ذکر کجاست لاهوت نصیحت محمود از توابع لاهوت و اگر مستیاش بود است

کتاب الامور

کتاب الامور

گلشن بیست و دوم

شود سالهای فراوان در تصرف ملک ایران در حوزة سیستان بود بعد از آن در وقت صفویه که جهان حسیان زنده اگر وقت
 بهستولی حکومت بگذرد اکنون قریب بیست سال میشود طایفه بر نیت بنور نموده اند تا حال در تصرف قیامت اگر چه در تمام ملک
 نهد در این آبادی بسیار دیده و باحوال در پیش است ذکر که آنش بر وزن فرانس عهد است خدا اگرین ملک
 خطه را واقع دان یک قلعه که به شکل مخروطی در پیش است آن ناندن زیر یکت از تحتالی فوق عادتت قریب پنجاه
 خانه در اوست که خرد خرد مضافات است آفت بسیار کم و اگر ادوات بسیار در در کنار خسته نرود تصرف مانند بویله
 غایت گرم و خلستان فراوان اردو در پیش نسیب بدوی شریف نماند ذکر که کرمی محل آن می است
 نام رودی که در راه کشمیر پیش نیات ندر رسد است آن در کتبی نظر آباده آتیم مانند آنچه مردم تا بسان دیده
 و گوارنگی مشاهده نموده است ذکر که برید بر وزن درید خیزه است مستعد چهار صد میل دور است آباده
 غنچه شباهت مضافات است آن در سنگوار در پیش سازگار و آن از جزایر مردم و در بعضی این شده دست غرب است
 اتفاق افتاده مردش اگر حقیقی نسیب دیگر نصاری عموما خوب صورت و لطیف طبع و سفید رخسار در تمام حسن جان فرود
 اگر چه در اتم خیزه کینه ندیده تا مردم بخش بر راه بسیار دیده ذکر که کلاب غنایت تمامت بسیار قطع فادرس و بیفت
 فرسخی جده جهان آتیم آن قسطنطنیه است یکبار چه کوی است که بگو و دیگر اتصال ملحد و نسیب
 از حد بر او دشمن کشدار ذکر که کلکت نماند فرخنده از شمس را می دکن بدین است نزدیک مردش اگر نهند
 و دیگر سخن جنی نسیب اتم ندیده ذکر که گنج بر وزن رنج شویست بزرگ و خوب دیار است در خوب از بلاد ایران
 و از مضافات قدیم بامان و اندر سلیم خم آتش گوارد و پیش فرج افراد زینش مرتفع است در ایجاب گفته است
 چند شربت اندر ایران مرتفع تر از جده بتوس سارنده تر از خوبی دایب هوا کچتر کوچک دوران پس صفایان در
 در خراسان رود طرس است این باشد اقرا مردش ترک زبان و اگر شبیه نامیند و دیگر نصاری عموما سفید چهره
 و از تمام حسن با برده اند قریب بیست پنج سال میشود که طایفه در مسیبا بخارا نهر و خلیج منقوح ساخته اند و قتل با فراغ نموده و
 خرابی در انداز کرده اند اکنون در تصرف اهل روس است شاخص صاحب صرف از آنجا ظهور نموده اند نسیب شیخ نظامی صاحب
 غنچه و مرد شیخ افغانی فرج زنجانی و ابو الهادی شاعر از آنجا بوده اند ذکر که گنک بر وزن رنگت نام بده است از بلاد
 بکانه در صورت عظیم آباد و کیر نام در دست شهر که نسیب آن از جهال کشمیر دور که از نکی بی نظیر است از طرف شمال بر بخیر
 و در فعل نماند شود و کلکت تر از آباد و کسب آید و آنجا را قطع کرده اند که نسیب سیم جوهر و از وسط بکانه مرور نموده بدین مرز
 و باعث بندون بدان آب اعتماد تمام دارند و غنجان قریب در حق آن آب بر زبان آید از آنجا میگوید منبع آن آب که بسیار
 بسته عالی کی از انکار ایشان بر خجالی بر زمین جاری گردانده است و از خواص آن آب یکی آنست که قیل آنان در غرنی
 دست کشیم نماند کشیده شود غنایت گردانده دای مستقر در ساحل آن پیدا میشود راقم کمر شاه کرده و پیش ما فرود است
 آن آب عالی از غنایت باشد ذکر که کور این نام طایفه است از طرف این کردان چون آنکان از انظار آباد و مورد است
 تنها بنام آبکانت مشهور و معروف است بخارا کوران دست گویند از بلاد کردستان دست مغرب که نشان در مسافت
 سه مظهر در و کشمیر می آید و در غنجان تیانان در بخارا و نهر در پیش نماند است بر پیش کرمی منحل مردوس علی می
 و از معالده صرفت دور و در حواله انسانی مجوزه راقم اگر چه آنکه نماندیده آنجا می آن میاید است مردش بسیار شایسته

۴۸
 گلشن بیست و دوم
 گلشن بیست و دوم
 گلشن بیست و دوم
 گلشن بیست و دوم
 گلشن بیست و دوم
 گلشن بیست و دوم

حرف کاف فارسی

شده و بزبان آنجا بنظر آمده است ذکر کور کوب جنم کاف سکون ملود سکون و اوله و هم کاف ثانی مع اللاد و سکون (۴۱۵)

پاره قصه ایست که گناه از قصبات نام اول و در دو سنه زنی بکاشی در واقع قرب و پیروان است و او سنه چندین است
دوست چمن انفسه در مجال دور پستی بلندی اتفاق افتاده انداده نظر بینند و نهایت زیننده و خوش بینه است
خانهای آنجا از سنگ تراشیده نگار است آتش روان برایش مترت نشان اقسام بر او می شود برایش فرادان جوت
مندان سینه اقسام ابرو دشمنان را با کاش با قیاز است که اندیم القمان حکای بدوم امتحان کرده اند و معلوم نوده مذکر
آب بر او می جسد و دیگر کدام شجر را خوب تربیت بکنند و هر کدام درخت تبر شود اندان شجر را در آنوقت شجر است که گشته
و بنیاد غرس بر چنان بر آن ماحده که استانه ذکر کور کوشیر شده است اندر بی زلفا مراد از خط کرمان مطلق
از آنست آن سینه دارا الملکت کرمان در دو فاتر و جوان و نمانه مان زینند آتش از غناه و گو ایزده و برایش احمدال
فریب فرخنده خاکش معرفت خیز و زینش حاجت نگیرد و بر او می سسر سیری اگر سرش بر فرادان جوت کاش از زمان است
در زمین بود در واقع و طرف مشرق اندک کرده و سایر اطرافش اسیع است که در باب خانه در اوست فراخی هر دو
بلوک مشهوره مضافات است از اقلیم چهارم از جزایر خالدهات درش قلب آب و در قفس از خط استوی لایه
در تاریخ کرمان مشهور است که در ابتدا از حال کتاب در آنجا خانه ساخته اند و شیر با بجان صمداری در آنجا با طریح است
مستی بر و شیر نو طالع مدارش برج میزان بود بر او من شاپور و الا کتاف بر آن عمارت افزوده و بر سر من بر و در
دهستان کوشید در اوله دولت ساسانیان نهایت محمودی رسید در کتاب بیت العلاء که گواست که هیچ
یوسف غضبان قیری را فتح آنجا نمود که در چون قبرستان و لایه کتاب کجای نوشت لاق قلیک الجیوتی و فیها ضا غلوا و ان
کثرت بیها جانا غلوا قجاج بعبار استماع این سخن آن لشکر را طلب نمود و در زمان حسین علیه السلام
مخیر شده و فرمان عسدر در آنجا مسجدی عالی ساختند و امیر کجایس بنان قله کشید و باره در ساه مخالف و موافق
بارکان عمارت آن کور خرابی رسید و است در سینه بر اردو است در پشت بجزی بگو آقا محمد خان بل کلم حضرت جان کجا
بکار خراب گردید و جمعی کثیر در جی غیر قتل رسید و بقیه انقب اسیر و آورده گردید که نزد برادرشوی فتوی باطل عاصم
بود که بر قتل مشتاقی شاه سز جرات نمود و مردم را بر قتل بود لیر ساخت خانمان خود که استبان و باره زینت آنجا
آمد بار شمال است که نبات فب یافت و بیشال کثیر است تمام دارد و طاقه شفت شمال طلا قیمت آن سینه است
و سایر برسات در پیشم شمار بعل کند و زیره کرمان مشهور جانت ارباب فضل و کمال و اصحاب جدو حال از آنجا بسیار است
و جمعی کثیر بر نور خضایل انسانی در کمال انسانی استانه منجه شاه شجاع و ابو حامد و او حدالین و خواهر عاصم و شاه
نعمه الله ولی از جمله عرفا با کجا بوده اند و فراوی مشاعر و مونا و حسی و سحاب الدین بیاتی در فیض الدین آنجا ظهور نمود
در توکلات خاندان کرمان در دوران عظامند که معلوشان خدمت خانه ان سر و فای بر یکی سیرت صفای سیرت بر سر فند
مخبر سلسله مشاهیر خیز است که در اکثر اوقات حکومت کرمان بدان خانه ان متعلق بوده و مشایخ خان دندان از بجز
حکومت نموده و او از اوله و کتاش افشار در امر ای شاه عباس امین بوده و بر او هم خان قاجار است که در آن صاحب پشته
نموده و دیگر سلسله ساده نادر است ایشان سلسله عالی نسب اند و از حسن خدمت بر احوال ان سلسله ذکر
خواهد شد و دیگر سلسله کلانتر است ایشان خاندان قدیم و در دوران واجبه ان سلسله از زمان دولت شاه عاصم

در تفسیر

کتاب دوم

(۳۸۶)

با من چه غایتی که یار بود و از بزرگی در آنست که نواحی نمروده اند و کبر سلسله و اوجکانتایان زبده فغانان و خاتمه فغانه
 و در میان اصنافه نسیان بولا احمد ششتری مؤلف کلمن دار و رساله حق البعین سپهره دانشان اهل قلم و علم و در کتب
 ضایل صوری و حسنی برای آندیا معتمد غریب احوالی اکابر ایشان نیز مذکور شد و را قلم دستی در آندیا روده و با اکابر
 و احاطه با آنجا معاشرت نموده و با ارباب فضل و کمال اصحاب حدیث و جلالی طریقی مجتهد و عظمت
 پیرو که تفصیل احوالی ایشان بوجوب تعویض کلام خواهد بود لهذا اختصار کوشیده مذکور چند نفر ایشان اختصار سنجیده ذکر
 احوال متدونه العالیین و زبده المحققین اعراف یافته مظهر علی شاه طاب ثراهیم شریف انتخاب
 برزاق محمد تقی بن مسیر از قلم است افضل ضلای زمان و اعلم علمای دوران بود و در مراتب علوم فقهیه و فروع عقلیه کثرتی
 با انتخاب برابری می نمود و در معارف عرفان و لطایف ایقان انتخاب اصدقی نظر نبرد کتاب بحر الاسرار بر کمال نگه ده احوال
 و کتب شایع در زمانی است قاطع قریبهای بسیار است که امتحان بزرگوار نمودند و مثل انتخاب کسی حقایق و دقائق طریقت
 ذکر نموده است با فقها و غیر آن حضرت نظیر عارف جمعی جلال الدین دمی است میان آن دوزر و در مناسبت تمام و مناسبت
 و کلام است چنانچه مشهور است که مولانا شمس الدین تبریزی اتمی بوده و مولانا رومی را برده و مشتاقان حق شاه نیر اتمی بوده و مولانا
 کرمانی را برده و مولانا رومی مطلع تصایف و تحولات خود در بنام شمس الدین نموده و مولانا کرمانی نیز مطلع تصایف و تحولات خود را
 با هم مشتاقان شاه فرمود شمس الدین با درجه شهادت رسانید و مشتاقان شاه را نیز شهید کردند و را قلم گوید در مراتب عشق و محرم
 و قناد سوز و کد اندر نولوی کرمانی با مولوی دمی که یار بر او در بعضی ضایل صوری مثل حکمت شرف و شاه سوزی کرمانی نیز روده و سایر
 علوم ظاهری یکسانند و اتمه و علم حقایق الحالی با او اجداد آن نمیکردند که میان مثل طبابت و شستمال می نمودند و در حال غربت و فقر
 عورت آسوده و در صبح نام و کتاب خاص و عام می خواندند و مولانا در بیات عالی تحصیل فضل و کمال مشغول بوده و در آندک زمانی در علم
 عقلی و فقهی بر فضیلتی محترمست نموده و در فضایل انسانی کالات غنائی مشهور گردید و صفت فضیلت آن بزرگوار کوشش
 بوش عالی دادانی رسیده طالبان علم از بلاد بعیده آمده در خدمتش متین میگردیدند و مسائل مشکل از علوم عقلیه و فقهیه در آنجا
 پریده بطلب خویش می رسیدند چون مولانا از علوم ظاهری باطنی دید از معالجه صوتی می شنیدند لاجرم طالب پرورد
 گردید و در چند بار خدمت هارخان با تدریس در صلی شاه و مشتاقان شاه و در صلی شاه طاب ثراه مولانا را تلقین ارشاد فرمود
 و چند سال در خدمت ملازمت حضرت مشتاقان شاه قدس سره سوگن نموده در گنجینه در ریاضت استقامت تمام بجای آورد و آن
 رین انعام و لایتناساس با کان از لوت اوام و مشکو پاک گشت از علوم ظاهری و فکرات صوری در گذشت از تدریس علمی
 در درجه صوری رسیده گاه خدمت ارشاد یافت به هدایت خداداد مقرر گردید این ابیات باره آن منکر کلمات سناس آیه بیت
 رونق یار کون کبیت منظر علی رنگ تیان بکل کبیت منظر علی مایه آرام جان و اطمینان کام جان و مبدوم منظر کبیت
 منظر علی سالک راه سوی بانظر مستوی از قدیم معتدل کبیت منظر علی از دم شاه ولی از دم منظر علی نوردده آب گل
 کبیت منظر علی مولانا از علمای ظاهر و بر بسیار و در ذمیت و کما را از اهل روزگار بشمار گیشند منجم حاکم که کبکی با
 معاینه نایل عقین بود بر حق مشتاقان صلی شاه قدس سره فتوحی داد و اقدام نمود و در خدمت تبرهان ایران آقا محمد خان سعادت خان
 مولانا نمود چون آتش همی ردانا و در حوائط مویسیا بود و بمضمون او باب الدقل مله المون آن شیر یار و صفت
 منور که در من حاکم الله سینی بر غرضی در دوشش مرضی است آنچه در باره مولانا عرض نموده در آن مدتی است با جرم بعین

توضیح در احوال و معارف

در خدمت مولانا شمس الدین

رواقی علی شاه

صاحب انعامت کرده و در آنجا ایدار لکن طرفان آورده چون آن پادشاه حکم کل مملکت را از جهان فانی در دست او سپرد
 بر سلطان فخر شاه که آنجا حق علی کرمانشاهی که از جمله علمای جاهل بود با اعتقاد عامی این بزرگمرد را شیرازی مودنا نام که برایش
 آمد و نسبت به او آرزوی اویت بسیار کرده و در آن فانی بر آن صاحب الیم گرفتار بودند سینه هزار دو بیت پانزدهم جری از جهان
 پر حال بسیاری بحال آن حال نبود و در خارج در پیش آن که مشهور بدو از آن اصحابان غیر استانت هون کشت یعنی برگزیده
 که آنجا محمد علی انجمن است که در آنجا عالم در کشت محمد آقا علیه مولانا را تصانیف نموده بسیار مشهور کتاب خود است که در علوم که
 در هر علمی فصلی در آن نوشته اند و کبریت الحکر که در پیش طاعت علیه تالیفیه عبادت نماید و جلیه است در وقت سلسله
 علیه نیزه تالیفیه طبری فرموده اند و کتاب بحر اسرار بطریق تزیینت در بیان مشافیه و رساله جامع البحار علیه از ماست
 جامع البحار آن بزرگوار در سه باغی طبری بنین بزرگ نوشته شده فرمود است قدس سره که این کتاب در کتب معتبره است و الی است بر
 او سینه در کلمات مطابق مریح و ایهینا القوا انک المستقیم حیرا ان الذین انعمت علیهم و است بر بحر
 سینا است چون استرنا و طلب اسرار است امره حقیقی اگر چه خصلاتی است لیکن صفات شایسته از مغز او یعنی انسان کامل
 ظاهر فرموده خواهی بنیست با امانی یا دلی و بدون در استسای انسانی شخصی و تولای باو و حجت است و این امر غیر تواتر شده
 صادق آن فرموده میخواند که هر که در این کتاب مشاهده کند که این کتاب در کتب معتبره است و الی است بر
 فاطمه بنیست که این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد
 بهر طریقی علم که بسیار با او صیای انبیاء و علمای در مشهور است که در این کتاب است و این کتاب را تصنیف کرد
 نسبت به او از علمای که در مشهور است که در این کتاب است و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد
 بر طرفین و استنباط است و احب بود که بعد از آنکه در این کتاب است و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد
 معارج و معانی است پس نیزند و بگویند که این کتاب در این کتاب است و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد
 استوار میگویند که هر که در این کتاب است و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد
 صاحب سوات عروج کنیم که هر که در این کتاب است و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد
 حکوت بر مبرور علی انجمن شخص بعد از موت لیکن موت طبیعی خاکش فرمود و جن سلطان کفر فقیهین آلفه الموت
 و موت ازی چنانکه فرموده مؤلفان است ان مؤلفان این موت خود تسلیم قرآن است و موت و دست و کتاب این چنین است
 شدن و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد و این کتاب را تصنیف کرد
 تکلف است بعضی معارج سینه و عادت با احوال مکتوب استغیثین و اعراض از حجت اهل البیت که برهان است و حق است
 که مقامات استنزل و معارج و مرئی که عرفای تحقیق و ادویاتی همو حیدین سینه کشت شایسته در حدین است نسبت است معجزین
 صلوات الله علیه و همین آن وصل شده اند و در بیان حدود و حرائق انعامات مجدات در ربیبی میخواستند و در چهاره عالمی چون
 از پیغمبر است چنان میدانند که مقصد اراد که امام جعفر صادق به مقصد خود است لذت اولی حدیث بر حق صیانت خود
 واجب میدانند خداوند سبحان در حق معلوم شد که عالم برسی با است بعرق است تا حدیث خود محدود است دست کرده در
 انبیاء و علم بطریق ساری است پس باید علمای در دنیا علمانی باشند که ما در عرفان شایسته و اینست و در هر زمان مردم
 باشند و اما در طرق ساری لازم آید و بحسب سلسله عالی و دیگر کمال بودن که در هر زمان مردم در دست و در دست

حرف کاف

در کتاب کلام حضرت تمام بود علی المرتضی علیه صلوات الله علیه که با حکم آن ائمه استیذان از ائمه استیذان
 الله عننا فظلم الشکر المصنوع و زاد من العيون قلتموا الا فراد سجد ما جعلوا فيه من القبا المحبوس فظلم الله
 اخيرا لهم بل العرفی تناذله ما لا یجوز ان یجوز فیها ذنوبهم بالحق فیا ان یجوز لهم ان یجوز من کفره و منوعا
 چرا که اینکلام در باب نظام حرمت و سرای نوح در جمیع مراتب می نویسد صاحب کلام شریف بجهت احوال تطویر می کند
 علم احوالی دارد و علم تحصیل را نسبتا در کمال قبول سکنه و الله کل من عندنا میگوید و آنجا اصحاب کفری تمام کرده و بکنه
 در کتاب مطالب مسیحی از سر براد حضرت مولانا الصادق متوسل است که لا یجوز القتل الا بالحق من الله و لا یجوز
 اینکلام شریف حرمت استراحت در مسکنه در معنی سخن در اینست که راه تحصیل قوت در تکامل است اعتقاد در معنی بگردد
 اینست که راه تحصیل قوت در مسکنه با احوال جدا شود شرف و اجتناب از معاصی تقوی از معاصی بلکه در مشی است در چند سینه
 پس شکر و اجتناب از تقوی با احوال مستند با احوال است با احوال است با احوال است با احوال است با احوال است با احوال است
 از اجتناب و تقوی را در معنی نظر است اما اولی آنکه اینکلام مستلزم در راست چرا که سخن در اینست که صحت اعمال تقوی از
 معاصی تقوی بر وجه و صاحب نفس در اینست که تقوی از احوالی میام خود پس برگاه راه تحصیل قوت
 نه سینه تقوی بر صحت اعمال خواهد بود و در ظاهر آن تا آنجا میگرد که عمل را بر وجه معنی است با احوالی بر چند خود اندیش
 باشد که نوع از احوالی است و عمل بحدیث فی التصدقه علی است بحدیث خود از حدیث است با احوالی بر چند خود اندیش و تقوی
 با احوالی مولانا ایچو التکرکی العسکری در حدیث در حضرت مولانا ابی جده است حضرت صادق که اجتناب از خسران است و التصدقه
 فرموده بکنه از حدیث التکرکی العسکری فی التصدقه علی است بحدیث خود از حدیث است با احوالی بر چند خود اندیش و تقوی
 فذلک و این حدیث شریف نفس است در آنکه از حدیث برای مطلقا مذموم است با احوالی مطلقا غیر معنی است با احوالی مستلزم
 بود که حجت است برگاه کسی انصاف داشته باشد حکم میکند با آنکه خروج از احوالی مطلقا و تحصیل با احوالی و حجت شرف است در حدیث
 اجتناب از حدیث که مس افتد از راه چرا که در آن حدیث قاعده کلی از راهی خود با آنکه بیرون رفتن است و تقوی بر روش غیر
 چنانکه عارف لاریب عاقلان این قبیل مستغرق حقاقت خود را می و خود بینی در عالم زندگی است که کسبت
 در دنیا و کسب خود بینی و خود را می در هیچ مسلک از مسلک متولد به غیر از این مسلک خروج از راهی با آنکه تحقق نیست اگر چه
 مسلک اجتناب از حدیث باشد که بسیار اینها نمیکند در اینک عمل برای کرده باشند چون غایب شود حدیث خصوص نفس علماء
 در دنیا بسیار تنیدی اینکام آفت که گمان موعوده بین منافع منسوق با آنکه مسکوح باشی و اگر چنانکه مذاب متداوله
 در خصوص مستند احوالی اجتناب از حدیث با آنکه در حدیث خود در حدیث مستند احوالی اجتناب از حدیث مستند احوالی
 نیز تفصیل دریم و بعد از آن شروع در حکم چنانکه کنیم شاید سخن مستند عاقلان بصیرت ناظرین در اینکتاب کاتر شود لهذا تنصیب دیگر
 داده باشد بر علم حقایق و معنی معارف اعتقاد کن و با آنکه توفیق نصیحا از فی چون مذاب متداوله در حدیث مستند احوالی
 مسائل علیه مشرب شوره شندی مشرب شوره در اینخصوص شرف در چهار شرب است اول شرب حکمای سکنین دوم
 شرب حکمای مشایخ تیم مشرب حکمای شربین چهارم شرب عرفای موعودین در حدیث است که در تحصیل خدای خدایا
 مکر و نظر متبر است با تجلیه و تصفیة بر یک از همین بود و فتم است فتم اول احوالی اجتناب از نظر و فکر و نظریه با حکم جنبه تطبیق با
 شریعت شرب حکمای سکنین است فتم دوم احوالی اجتناب از نظر با عدم اعتبار تطبیق با شریعت شرب حکمای مشایخ است

کشتن پسته و دوقیم

بالحق ان الله لا يهدي القوم الظالمين والذوق لا يحلون ايضا يتكلم كثيرا في الاكثار به
 مجمع دلائل جرح براین مطلب از حدیثین شریف شریف خروج از راهی تسلیم کامل شدن بسیار مناسب است از آنکه در این
 شریف عرفان دارد و آن است که ایشان میگویند که اعتقاد است از کلام این صحت تسلیم یا قبول کرده و دست خط
 و در طبیعت تقوی برطن متباد از حدیث نیز در آن تصریح قتل یا صحر قیام نماید تا نوبت غلب حاصل شود خاتم شرح که در کت
 شد مخفی است بلکه که در حدیث شریف ما میگویند که اعتقاد است از هر طرف که قیام کرده این صحت است لاجماله کلام او با
 حدیث مطابق است تسلیم باید قبول کرد و اعمال از کار قبلی و قائلی را که حسب الاجازة او که لاجماله با او داده و تمام مطابق است
 عادت باید نمود که البته موجب صحافی باطن خروج بر مصالح خواهد بود و عقوبت تقوای این مسئله توابع خود قطرها
 در جرح بر تخمین ذمیب انبیا درین کن و در اگر اشکالی که در حدیثان کلام از حدیث بر این شریف کرده و در حدیث شریف
 اینک اتفاق علماء است بر اینکه عقیده در اعتقادات با نوبت متذکران نیست مگر لزوم دور پس او بود اشکالی که مگر بر اصح میورد
 و جواب ایشان چیزی فاضل مستر ابادی و محترم کاشانی قدس سره و اتباع ایشان اینست که تقدیر از مسائل اینست که توفیر
 علیه نبوت نبوت از جمله بیانات قضایای محامد ارباب از نظر ما است چنین میدانند که سدا ثبات ابعاب توجیه و غیر کتب
 از آنچه موقوف علیه نبوت نبوت صدق نبی است جمیع تکلفین مفسود بر تصدیق بآنند و نند آنچه کفار و منکرین میدانند
 و نظراتی اختیار توسل برین خود میشوند و بجای کلی او است با یکدیگر و در علم و قدرت و حکمت و فضل و عباد و احقاد میباید پس
 اگر این مقدمات نظری نبوی پس کون این اعتراف در حال اضطرار من غیر اختیار بطور رسیدی بلکه حیوانات غیر انسانی نیز
 بر قدرت تو خد مفلورند بلکه همه در این باب از نباتات جمادات نیز مالک است صاحب اختیار در مسطابق بر این مسئله
 به احتیاج بر دل خاندان عارفی بر سینه ما الدلیل علی انبیا و انشا الله در جواب نمود گفت که سخن الضبلاج عن المصباح
 و آیات شریف قرآنی و احادیث صحیح معتبرین این مسئله را تقویت عظیم میکند تا آیات مثل قوله سبحانه و تعالی
 فَكَرَّرْنَا لَهُمْ آيَاتِنَا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَ قُلْ لِيُحْكِمَ اللَّهُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ فَارَدَّنَا بَيْنَهُمْ فِي أَمْثَلٍ وَأَسْفَلٍ وَ قُلْ لِيُحْكِمَ اللَّهُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ فَارَدَّنَا بَيْنَهُمْ فِي أَمْثَلٍ وَأَسْفَلٍ وَ قُلْ لِيُحْكِمَ اللَّهُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ فَارَدَّنَا بَيْنَهُمْ فِي أَمْثَلٍ وَأَسْفَلٍ
 و آنچه از حدیث شریف شریف انور از امام جعفر صادق مروی در تفسیر امام حسن الرضی که سائلی با تعجب عرض کرد که بانی
 علی علیه السلام و قد انزل الله علیک الذکر الاولی علی و جبرئیل علی و جبرئیل علی و جبرئیل علی در جواب فرمود که هلاکیت سئمه خط سایل عرض کرد با
 آنحضرت فرمود که هلاکیت بدین چنین لا تقینه تقی و لا تباة و قد خلقک سائل عرض کرد بی آنحضرت فرمود که هلاک
 خلق خلقک هلاکات شیطان من الالباب فاید علی بخلصک من ذنوبک سایل عرض کرد بی آنحضرت فرمود که هلاکیت سئمه خط سایل عرض کرد با
 نبوت از سایل الهی نظری در احاد و بیانات و اصل باشد تا مصلح سایر اعتقادات را تا آنکه از کلام مصون باید اعمده نمود
 و اگر کسی را شوق هسته لال به باشد چون اکثر احادیث بطرفی هستند لال نیز وارد شده همان هسته لالات مصرفی
 که در واضح مجرد لایت و اوسع شمس نبوت کتب باید و از مقالات متعین و خرافات منکرین بر کنار باید و حقا که فاضلین
 مسکراته بسیار و تحقیق این مسئله نهایت استقامت سلفه کار برده اند و اگر تکلفین طلبین حق را از عهده ناست بهای تکلیف
 مختلفه طبقات علماء مانده اند و قانون تسلیم را که بگو حدیث شیخ السمرقانی و ثقیب قانون مساعد قدای شریفه این
 بسیار بطور عایت فرموده اند لیکن چون در پس بر مانده باید ذمیب حق را نخبیدی دیگر حاصل شود این تفسیر جاگسا ریزه خوانند

در جواب سئوالی که در این باب از علماء و فاضلین است
 که در حدیث شریف شریف انور از امام جعفر صادق مروی در تفسیر امام حسن الرضی که سائلی با تعجب عرض کرد که بانی علی علیه السلام و قد انزل الله علیک الذکر الاولی علی و جبرئیل علی و جبرئیل علی و جبرئیل علی در جواب فرمود که هلاکیت سئمه خط سایل عرض کرد با آنحضرت فرمود که هلاکیت بدین چنین لا تقینه تقی و لا تباة و قد خلقک سائل عرض کرد بی آنحضرت فرمود که هلاک خلق خلقک هلاکات شیطان من الالباب فاید علی بخلصک من ذنوبک سائل عرض کرد بی آنحضرت فرمود که هلاکیت سئمه خط سایل عرض کرد با آنحضرت فرمود که هلاکیت بدین چنین لا تقینه تقی و لا تباة و قد خلقک سائل عرض کرد بی آنحضرت فرمود که هلاک خلق خلقک هلاکات شیطان من الالباب فاید علی بخلصک من ذنوبک سائل عرض کرد بی آنحضرت فرمود که هلاکیت سئمه خط سایل عرض کرد با آنحضرت فرمود که هلاکیت بدین چنین لا تقینه تقی و لا تباة و قد خلقک سائل عرض کرد بی آنحضرت فرمود که هلاک

حرف کاف فارسی

لطیف است و نیز آنکه در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 چنین بر ما ظاهر می شود که کلامی که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 نظر به این که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 بر جای می آید و نیز در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 احدی از ایشان از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 بر ما ظاهر می شود که کلامی که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 کلی جزایان چون زخم شده که متعلقان اصحاب نظر از مثل این نیم در واقع دیگر نیستند و اما این نیم هم محض با هم
 بخت در این خاطر فرود نموده که کلامی که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 جزئی از این حدیث را بدانند و در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 و تفسیر و این مضمون آن گوشه فاضل در کلام خود کرده است و در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 هر نظام زمین اذن در وقت در نیم کلمه می بیند که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 و لام در کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 قضیه که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 نام است و در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 سست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 بجز مواردی که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 با در کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 بر طرفت نمی بریند و در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 چنانکه قاعده کلیه کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 حرب اصلاح مبدل گردیده و در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 در کتاب صحت التبریع شرح صدوق طاب ثراه در این مضمون است که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 نیز مذکور است هر چه در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 وسیع الدایره فرموده چنانکه چنانکه در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 با این کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 لول صوری دوم معنوی آل صوری جامعند که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 علی و ظاهر لول معنوی جامعند که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 احدی از این کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد
 نسبت صوری و معنوی در اصداتی جمع شود چنانکه در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد مستند از ماست که در بعضی کلمات از برای این حرف شواهد

بعد کلام حق آوای باشد که خداوند فرستاد حق استیلا علی من یشاء الا ان یرید ان یصل الیک ورسای من حق
 بسیار عشق فرموده و هر گاه حسرتی در سر تو آید که می بینی و او در حق حضرت خانم زهرا عذرتی
 ضرورتا در حق سر این او برده و در سر زهرا او این عقیده اطلاق نموده است از غم خویش و گناهی
 که زنده بود بر او با زهرا اندکی خارج است و کل فعل می باشد شایع است که رویدم کل است فعلی است
 که در غیب بوده و زهرا شایسته است از حدیثها که تائیدی میکند بر بیاد است مثل قول صادق
 علیه السلام انما خلقنا لخدمتها یعنی ولدنی بالولاية الحسنیة از حدیثی است که در آن آمده است انما خلقنا لخدمتها
 و کما خلقنا لخدمتها لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 الاله رب العالمین استعدید اول بر آیه و نظیر آیه ای پس با آنکه بعضی از اهل بیت متواتر القدر است که هر چند عرض است
 هیئت که شکیان ایشان در هیچ اعتقادات احوال و اعمال تسلیم امام خود باشند و هر چه از امام معصوم پاک بگویدند
 از حرافت بنده مساود و کتب علمی و قابلی برراند قبول کند و چگونه اقرض بحث از دنیا و زهد بر چند مسائل
 علمی باشد که غفلت قبول کند و در مسائل عمده یکی باشد که نشانگر است در هشتم باشد و آنچه نیزه قلا و در وقت
 قرآن که حق بگوید که ما حجرتی را که لا یجوزنا بها انما لا یجوزنا بها انما لا یجوزنا بها انما لا یجوزنا بها انما لا یجوزنا بها
 و با حدیث این معنون بسیار است محمد بن یحیی گفتی خطاب ترا در کتابی که بانی علیه و یا خصوصی است که در آوازا
 باب التسلیم فی السلمین نام نهاده در چون فاضلین نجسین استر با دی و کاشانی که حسن است و در حدیثی که فرموده که قاتل
 ظم در احوال اجساد در فرود با قاعده که تسلیم نمیشد و اعتبار بجهت چندان تصامی نماره بگرم باشد که مکتب حضرت
 و مخالف شده باشد از آنجا که با گردید علم بر آن که لا یجوزنا بها انما لا یجوزنا بها انما لا یجوزنا بها انما لا یجوزنا بها
 و اخیر لشکر امامان که در کاه کاهی مبارک میبودند از طریق اخبار در احوال تسلیم و اعتقاد و عمل حجاج دادند
 چرا که طریق اخبار با قیاد اقریب و تسلیم او حق و سنن الحسن است و از جانب رفق تحت علم القاضی که چون امام علی
 کل علیه الله حق است در عرفانیه مقررات که حجاب بین العبد و الرب تعالی شاه نیست که فرضی عهد چنانکه حافظ
 و عارف لسان النب قصص نوره بر طبق حدیث شریف ثور ازل است که بعضی من الله و من خلقه حجاب غیر خلقه فرمود
 حافظ میان عاشق و مشوق هیچ حاجت نیست نوزاد حجاب فردی حافظ از میان خیر و در احادیث حدیثیه
 ماور است که حضرت محبت ازل مشوق لم یزل یکی از بسیار ما حافظ فرموده که وقع ففکان فقال الی و مرید نوبه
 مؤثری اقل ان مؤلفا و حدیث قدسیه من عشقة قلله و سایر کلمات الهیه باینه مخصوص بیاجات انجوبه حضرت قبله انما
 و امام العاشقین بین العابدین و نور انما بدین سعوات الله علیه علی انما الظاهر بین انما العاشقین بر صحت یعنی شواهد حکم
 فاطمه و برای من مستند ساخته است و اوراق اولیای نوحین و مشابیه حکمای التمسین که بر بر نفسی شهادت داده اند که
 رفع تعیین جد بر شد حقی که امام قرآنی چند باذن الهی روحی ربانی و مستزای آسمانی متعدد فرموده که شکیان ایشان که بیاد
 حقی اندر عبادت آن قرآن مستند رفع نبیات و سلب شخصیات کرده و در اطن نفی بو هشتان مثل نقلی نور امام و مهات
 جمله کبری حق علام کرده و در عظم قواعد کرام که انما العظائم الاکواله ایضا انما العظائم الاکواله ایضا انما العظائم الاکواله ایضا
 بحث است که اول بر طبق کور فقیه است که انما العظائم الاکواله ایضا انما العظائم الاکواله ایضا انما العظائم الاکواله ایضا

حرف کاف قاضی

علی المقام صدی الله تعالی و اسلام نازل گردید و بر هر امت واجب شد که ذوی القربی شوال قدر را که نوزده ان قسبی و قاضی و
و لدین روی و سبی و حبی و غیره از حق فرزند ان علی و فاطمه صلوات الله علیها که یکی حکم انفساد و شکم نفس رسول الله ص
و معنای بتا و بتی این حدیث است که حقیقت کلمه تحریر است یکی حکم فاطمه بنت اسد و پاره تن و بعد از روح و فسد و کید و نجاست
و دست اندازد و با نیت بر مصورین من الخاتم الی العالمین ابرئین و ما کبشید در خصوص محبت خود فرموده اند تا بعد که حقیقت
کلی است لا تظن معنی استیفاء از آن بزرگوار و امثال آن بطور رسید و قاعده خطای دیگر که متفرع بر قاعده محبت و غیر
قواعد دیگر بر آن منوط قاعده ولایت است مرا چنان خوش بیاید که بچنانکه اعتقادات اصول دین اعمال را فرود میگرد
شده ولایت این نام که از هر چه که شجره که اصل و فروع در دست باشد هر گاه نمرود استه باشد ناقص و نامم است بر نفس
این اصطلاح حدیثی که در عنوان کتاب مصابیح القلوب که در است بی عبارت که **ان من هذا الذین کثیره یحییون الایمان**
اسلمنا کالصلوة جید صلیا و کوا کثر صلا و النیام کما و فاعده و ذاب و عود کما و یح احسن افقا و اذنا فها و و و و و
یعنی احسن ابدیت آنها را از ولایت در تمام بر طبق حدیث شریف که در اعتقاد با امام است چنان
که نخستین در ایمان که اصل است مندرج است شخص است که مراد از ایمان اصول شمس است که یکی از آن اعتقاد با امام است
نه مراد از ولایت معنی اولویت در تصرف است که صفت است در رسول الله و امام است کافی قوله **انما اولی الامر المؤمنین**
کالذین امنوا الذین یضعون کالسنة و یؤتون الزکوة و هم ذالکون چرا که این صفت مشروع و معتدی است باید مرا
از ولایت در اینجا معنی باشد که صفت تابع و معتدی باشد باشد اجزای می عینی ایمان و صلوة و زکوة و صیام و حج و غیره
محبت حق است چرا که محبت حق معنی است که قبل از صلوة و زکوة و صیام و حج بعد از حصول اعتقادات باید متحقق شود
بلکه مراد از ولایت در اینجا معنی است که تا بحال نظر غیر رسید که احدی از علمای رسوم متوجه تعیین نمود آن عین
مقبول سلیقه متغیر باشد باشد ویرکت اهل بیت فقیه مع آن فایز گردیده و آن ائمت که ولایت در اینجا معنی است چنان
معنی اولی تصرف است معنی خود است تصرف گنگی که بنسند او رسول معلوم شد که اولی تصرف است او را که در
اهل البیت گفته اند و معاهده صیغه مشترک بین القهرین است پس بچنانکه حکم **انما اولی الامر الذین امنوا الذین یضعون کالسنة**
از آنکه **انما اولی الامر الذین یضعون کالسنة و یؤتون الزکوة و هم ذالکون** و همچنین **انما اولی الامر الذین یضعون کالسنة**
امام باید با تصرف کند مانند کسی که بعد خود را تصرف دیگری در اشخاص بسته باشد بعد از تصرف که در حدیث
نار که بعد حقیقی اویم تصرف خلفه خود که امام باشد داده که با عبودیت او بجای آورده که من معنی اهل باطن خدا صلی
پس چون خدا را تصرف امام داد و در حقیقت که امام را باذن خدا تصرف نمود و جسد عبدیت خویش بگوشش بگشاید
بیر تقی است که ما هم خود را تصرف او بدیم و او را بگوشش کنیم که بر تصرف که خواهد در با بطور رساند و تفسیر ازین تصرف است که
تخلف است در آن مشروع بیعت نماید و بیعت معنی فرود معنی است معنای حکم **ان الله اشترى من الذین امنوا انفسهم**
شترى منی و امام حکم **ان الذین یؤتونک انما ینابوا بوجوهنا لله در شترى خلیفه خدا ید و حکم فاستکشفنا بایحیکم الذین**
بایحیکم ید یا یم و ایست معنی ولایت است حدیث شریف معنی است ولایت در آیه وافی **در آیه قمن رسول الله و قد سواک**
والذین امنوا قارن حو تب الله لهم الذالیون و کلام بر نظر امام **الذین یؤتونک انما ینابوا بوجوهنا لله** که تولد بعد از ولایت است اما در آن بعد از کلام
ترک کلام مؤلایه واضح شد چرا که معنی چون صفت تابعیت معنای آن معنی است که صفت جبروت است لکن باید مدار

گلشن سب و قیوم

باشد و این ولایت شمره و دین هر که رسول الله بعد از فرض صلوة و زکوة و نماز و حج بین مرتبه را فرض فرمود و این مرتبه
آخر الفرائض و این فرض را علی است من بعد از اعتقادات نهاده که کج نفسی اگر شکست دارد این را علی نسبت بشود که عرض کنیم که
فرمود لیلا لایسلام علی من علی الصلاة و الاکوفه و الاقیام و الحج و الودیه و الذکاة و یحیی و یحکم و یؤدی الی الله
چه ظاهر است که مراد از ولایت در این حد شریف اعتقاد با امامت نبوت بلکه مراد علی در امامت است و احوال است از چیزی
مستحب است مساوت با امام و امام خود بیشتر این عقیده تکلف است که این مساوت این است مثل برود و بر آورد و چنانکه در
شریفه وارد شده که *وینال اولاد علیا ما عاهدوا الله علیها* یعنی من تقوی و محبت و خدمت من بچگونه و سابقا *لوا شکر علیا*
مراد از آن حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله علی او علی و جناب سوره سینه اشهدا و حضرت جعفر طیار علی
علما است آنحضرت میفرماید که من نفسی غلبه عبارت از جمله حضرت است من غیر منم و از بعضی جاها و شکر ظاهر شود که مراد از
در قول حق جل و علا *وینال اولاد علیا من المؤمنین الذین یؤتیون من فضل الله و یتعلمون ما علمهم علیهم* که این کتاب است
نعمت با جناب ولایت و وقوع قریب عبارت از وقوع خیر است و هیچ حسی نیستی است آنکه از آن آموزد آیه *انما یخبر*
تکلف است که این مساوت را باید الله سبحانه و تعالی آورد که قال سبحانه *و من یرید ان یرزق نفسه و عیاله فلیعین*
توابع کذا یفهم و توابعی فینفسی بن مرتبه و اخذنا فیهم مینا فاحلینا مجاز ولایت سخن است آنکه صلوة و زکوة و نماز و حج
از مساوی تعریف علی و ما هو الا *التکلیف للایام و انما عاهدوا الله علیها* که در روای *ان الله ما الا لله انما یجوز* که بی هذا الیوم
یؤم علیا و حقنا و بیته که بی رقیب و اگر بر سینه مستبر حکم میکند که مراد از ولایت میباید علی است همان است که
گوئیم عبارت بنی الاسلام علی نفس با هر عبارت نمی میداند که در لغت عام حرام است پس مراد از اسلام که قسم این تعظیم است
بعیت با اعتقاد است که قسم اصول خیر است اصل است که قسم فروع است با مجموع اعتقاد و حمت است و راجع اصول
نماید اگر اعتقاد و حمت قسم است و اگر صلوة و انوات است می جائز نیست و اگر ولایت یعنی اعتقاد امامت بنا بر سینه بود
و اگر توحید و عدل بتوت مساوی خیر کافیت اگر حق حقا قسم است اگر احوال را بر بدون خمس زکوة و جهاد خیر کافیت و اگر
ولایت بر طبق سینه و غیر جاری است اگر مجموع مراد است با کسب بنی الاسلام علی احد عشر خیر باید خمس من الاصول است
افروع و معنی از این کمال نیست که توحید را اگر از مشرق تا مشرق ثانی را از است با یکدیگر و بگوئیم مراد از اسلام عمل حقا است
و در این ترتیب است که پس ترتیب این فرائض خمس را رسول الله و بجهت فرمود اگر باور یکسکین کتاب بود کالی رواج که با هم
و اگر خمس و جهاد بقرب اندر رواج آن بر دو است اول ولایت توحید و چون ولایت در اعتقاد کلیفی از تکلیف کلی است بر نفس
نویاید از تسلیح دین باشد و لیکن در آخر خمس نیاید که اطلاق فروع بر خمس شریف نامیم اگر چه لا شاکر فی الاصلح بلکه طریقی
حدیث شریف که در سابقا اصل منصوص را اثره بجهت این که اصول خمس اصول است و شرح سه فروع سابقا است
میدیم و چون قاعده اینست که علت غایب از وجود اصل و فرع وجود ثمره است پس علت غایب و مقصد اصلی از جمع غایب و اصل
ولایت خواهد بود و ولایت این معنی اگر چه نسبت بشهره طیبه بیشتر است نیز ثمره است نسبت بشهره طیبه طریقت برتر و محکم است
نفسی هم بشهره و ذکر ظهور میرسد که سرف مع او و حقیقت فروع او و توحید ثمره است و موجب که نیکو اصطلاحی برکت نفس خیر توحید
شده چرا که توحید اینجا نسبت بشهره شریف برتر از هم بوده و اول لشکر بود اینجا نسبت بشهره طیبه شریف و آخر اصل آمد و در هر دو اول
و اول ظهور رسید و حقیقت اول لشکر آخر اصل بر وقع کرده و این علت غایبی در دین حمت است در وجود خارجی نوزاد

حرف کاف فارسی

چون تو سید از مقول اصفا و استا بودی سنی ارده از خراج چون از مقول احوال مقامات شد و چون خارجی بر سر ساند انشا الله تعالی
فایم اللطائف و این فایز علی که در وقت قانونیت که هرگاه شیده اما سید که مرید حقیقی است آن عمل کند او دست بر آن مشتاق
که وجود همین ضعیفای در وجود ظاهر امام که غالب کل غالب است فانی شود و تقسیم را با اصطلاح تحقیق عرفان سید
فای فی شیخ گویند چون فایست حق در ستم امام است فاما حال این مستنزل متادای فترقی اعلی شود که مستنزل فای فی سید
که جبارت از آن فایگی باین مقام عالی نرسد از شش نفس و خطرات و این تراند بود که چون رسول الله از عالم غره
بعالم نوز تو بر سر بود کتاب بعد از در میان امت خلیفه خود فرستاد و چون کتاب مثل بر حکم و مشایخ و شاخ و منوخ و دعا
خاص و مطلق عقیده و عمل و فصل در نفس و عرایم و سایر علوم خاصه و اشکالات عظیم بود و بر علی نازل شده بود که همه مذہب
و فرق بآن تسک می توانستند نمود و آن شی موجب اختلاف و شبهه است که چون در حیات ازلی در بانی امام را کتاب ختم
فرمود تحقیق را با شراک خلیفه رسول نمود که اگر مردم هر دو تمسک شوند از اختلاف و شبهه همین باشد امام شاه حقیقت کتاب
و کتاب شاه حقیقت امام باشد بعد از رسول الله ص فرمود ان قد یؤتیکم التخلین شیخا علیا علی غیره اهل بیت کما ان الله کان
بقدر فاشی بود علی الخوین و چون از علم سیرین صلوات الله علیه جمعین اعلم ربانی معلوم بود که زمانی خواهد آمد که کتاب
حیث اتع شود از برای رفع ابهام مشکلات کتاب احادیث اور میان سید خود خلیفه فرموده و اصحاب ثقات خود را
تجزیه و تطبیق احادیث در این کتب فرمودند و با اینهمه چون احادیث بسیار است که نیز مستثنی است حدیث سید و نبوت
احادیث با امام فایست کتاب است یعنی یعنی آنکه کتاب فایست خلیفه رسول الله است کتب حدیث خلیفه اهل بیت است
و چون فاضلی بود از جمیع فاضلان فرموده اند از نیز از جمیع احادیث فرموده اند و سچا که کتاب بحکم و مشایخ و شاخ و منوخ و سید
افواج متعالیه مثل است حدیث نیز بر حکم و مشایخ و شاخ و منوخ و سایر افواج نیز مثل است این معنی نیز از احادیث معاد
و علمای فن حدیث بعد باین معنی فایسته چون احادیث بر آنند کتاب حدیث فهم احتیاج دارد بعد از اهل بیت مانند رسول
حدیث فهم را نیز بر ایشان داده اند که ای حدیثنا صاحب منصب لا یخلفنا الا مملک مقرب اذین هم مثل اذ علی و مؤمن
ان یقن الله قلبه للایمان نیز مؤمن معنی و حدیث ثقیلین خلیفتین امامند و چون که حدیث شهادت بر حقیقت مؤمن معنی میدهد
مؤمن معنی شهادت بر حقیقت حدیث میدهد و این مقدمه را بنیاد است صاحب فهم فهم و سید مستقیم حکم سخت آن میکند بانی
ماند که تشخیص کنیم که مؤمن معنی کیست یا قدر محقق که وجود مؤمن معنی در زمان حیات امام واجب است یا مؤمن معنی آن شخص است
که او را محمد میگویند یا آنکس است که او را حقیر اخباری میگویند یا آنکس است که او را حکیم شافعی میگویند یا آنکس است که او را حکیم
اشراقی میگویند یا آنکس است که او را عارف میگویند چرا که تغییر این مشرق غرض صاحب مشرقی دیگر در این است هم فریبند که اگر کسی
انصاف داشته باشد تصدیق میکند که مؤمن معنی که ثالث فکت تعریف نبی بر سل واقع شد باید کسی باشد که باطن حقین موطنش
مانند آخرین از محل قبض و الهام و کشف و تجلی باشد و این معنی را بر غیر عارف نمی توان اطلاق نمود و استنباط فروع از اصول قضیه
فلسفه کجا و مقام نبوت در رسالت حکمت و معرفت کجا فهم و استنباط معنی از سطوح و ظواهر اخبار کجا و اشراک با اصحاب علی
و الهام و اصحاب طمست و پیام کجا هستند لال تجویز این منطقیین کجا و مقام مؤیدین من عین الله کجا تصدیق بقرق عقل صرف کجا و
مخالف امام کجا اگر نوع عارف در امت محمد بود کلام امام که آن مؤمنان ان الله فایست صدق هم فریب ساند بعد از آن
تجسبات نبود این تحقیق و کلام مولای مؤمنین معنی علی رضی الله عنهما علیه الصلو و السلام و خطبه عیند آن بزرگوار شریف و کجاست

حرف کاف فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

و چون گفتند که در کتب کلامی که بطریق اجمال نوشته اند شخص کلی را تو امام می دانی و کتاب کلی نما کتاب محمد است
 در آن معنی معرفت از آن تصور کردی تا کنون معرفت امام را بنور حق تصور کن بدانکه معلوم است که مراد از نور و زاین مقام
 نورانی باشد نورانی و کواکب نما نیست بلکه مراد از نور عقلی تجرد و از ماده جسمانی است اگر اینقدر برسم نکند از این سخن باب اول
 نیست با علی مخاطب قبیله سمرگاه مراد نور حسی نباشد و نور فطری باشد نور در اینجا مراد از روح است نورانیت مراد از
 روحانیست چنانکه حضرت قائم و غیر از حقیقت مجرد خویش بهر دو عبارت فرموده که تبه فرموده اولی ما خلق الله فی
 و کبریه و دیگر قسم بوده اولی ما خلق الله فی عین مراد از مقام نورانیت امام مقام روحانی تجردی نمی باشد چنانکه مقام اول
 بعد حالت اخفی از روح عظیم و نورانی که بعد از آن حقیقت تجردیه و قسم اصلی امام الکلی است عقل کلی می باشد در مقام محکوم
 علی بلکه مراد محصورین هستند چنانکه فرموده آن اکبر علی بن ابی طالب و جناب لایب است در همین خطبه مشرفه فرموده که انما خلقنا الله
 فاعرفوا انما خلقنا الله فی عین و اولی ما خلق الله فی عین و چون در مقام دیگر مقرر است که هر نفسی که از حق بهره آرد از آن مکان است
 بواسطه این حقیقت کلیه میرسد حق در هر مقام که عقلی میزاید بواسطه این حقیقت کلیه عقلی میزاید که در هر مقام از مقام سمرگاه
 عقلی از جناب سبحان که حق ظاهر و جلوه گراست نور امام نیز ظاهر و جلوه گراست کسی که علم کلی حقیقت امام صفات او و عوالم
 عقلی او نسبت حق دارد هرگاه چشم بصیرتش مشغول گردید در سوره مطهری امام خود را مشاهده صفات کلیه او را مشاهده کرد هر
 چون مقرر است که منظر جامع و جملای مستجمع انسان کامل است لهذا متن خدا در مظهر انسان کامل امام تا چنانست پس ظاهر
 شد که شناختن حق شناختن امام است شناختن امام شناختن حق است بوضوح انجامید بجدانته تعالی که تا کسی مرد حق را
 در هر نظری مشاهده نور امام خود را در او نبیند تواند گفت که حارف حق است تا آن گفت که جمیع حارف با امام است بکلیت
 قانون ترتیب چنین اقتضا میکند که حق را در امام بیند و امام را در شیه امام که نومن سخن عبارت از دست پس نومن متعریفی
 و تحقیق کسی است که امام را بشناسد در مراتب نومن سخن که نومن مراتب نومن هرگاه امام ظاهر نباشد یا در مراتب امامی دیگر
 ظاهر باشد این تو حید که تو هم عینی تفسیر نور بروج بصیران تشریح و اشارات با توستین است که این مشرب است در اول و اول
 مشرب با تو حید و صحت حقیقت نور نیست که وجود مطلق الله لا اله الا الله و اولی ما خلق الله فی عین و اولی ما خلق الله فی عین
 و صبیح نور و اولی ما خلق الله فی عین و اولی ما خلق الله فی عین و اولی ما خلق الله فی عین و اولی ما خلق الله فی عین
 که کتب حقیقه اولی و اگر ترا در معنی که حقیقت نور حار است تا از وجود است شک نیست باشد رجوع کن کتاب صین ایضاً عالم ربانی مؤلف
 محمد سبک پاشای قدس سره استجانی با تو شکست شود پس محقق شد که معرفت امام بنورانیت چگونه بین معرفت عدالت معرفت
 چگونه بین معرفت امام است هرگاه این معنی را تصور کردی که معرفت امام بنورانیت چیست این کسی که صاحب این معرفت است
 نیست شایسته که نومن سخن علامت من با قرقری نادان حکیم که مولای نومه جانف میزنی و مسرفی و مسرفی و معرفت الله نگاه
 برید فرموده باز در تامل سوره خطور میکند که بلکه نومن سخن کلامی یا اصولی یا حسابی باشد بلکه در آن زمان تفسیر از معنی اجتهاد و اجتهاد
 میفرموده اند جان بشر که تنها تامل موی که او ترا هدایت کند و الا پراپرا بیچاره جمیع انبیاء اولیاء و تورا هدایت کند که هدایت نه باشد
 فرمایند دعوت و اردوست ندگره که با قبول در ایجاد و چون دانستی که نعلند امام در سمرگانی نومن سخن است با
 هدایت ال ایست و قبل از این هم از تفسیر سخن دوانی که نهید بود حسین شیخ جبار الدین محمد عالی طاب ثوابه و بعد پس از تورا در
 زصادق و سجاده و شهادت صاحب انگشت تحقیقی مولوی ابوحنوفی قدس سره که شیخ قبول اهل بیاد الدین محمد عالی در حدیثی است

حرف کاف فارسی

توضیح تحقیق عرفان کرده اند تا بعد بگردانند محمد بن اسرار باری که این مدت آنجا بود که میدانی در سال سی و بیست و هفت
توضیح تحقیق عرفانی اهل طریقت از مریدان و صاحبان او بر آنکه مستند وحدت وجود را که تفسیر عرفانی آن مستلزم سه ساله نموده بطریق
اجداد بحث استخری فرموده و قائل المبتدیان میسر از آن صاحب کتاب جمال که استاد فاضل اسرار باریست بود طیب شریانی
شرب فاضل اسرار باری دادند و قائل ظاهرند و قائل باجرح نیستند و فرموده چرا که در این سه ساله است اخبارین بر کلمات این دو بزرگان
و در تفسیر جمال از مریدان است که بر جمال سبزه از آنهمه رجوع کند تا نسبت بر کردن این مراد فاضل که در حقیقت عرفان
حسن فاضل اسرار باری در اسناد صاحب شاد و فاضل کاشانی قدس اندام در مکررین عرفان بسیار در بین درامانان ظاهر
میباشد و السلام علی من اتبع الهدی و انقلب للحق و الرقی و چون از قائل توحیدی فارغ شدیم بنام آنست که شروع کنیم در بیان
بقول الله تعالی و تحسین و توفیق ما که قوانین شریعت مطهره را اصلاحات اند علی صراط عدل و انما امرنا انما امرنا در کتب معانی
میباشد همچنین خواص معانی در تنظیم معانی نیز در انبوه معنی کسیرا که بصیر باشد در شرح و توضیح دارد و اینجا که قائل معانی معانی است
لیکن در اندیشه بل آنه معانی علی کمال العاد و متشکک نیست برگاه خواهد مضمونی ایجاد نمود حاصل شود بدون متشکک بودن معنی از روی
مکن باشد و اعالم ظاهری از قیام نیرو و دشمن در عالم واجب است خواهی بگشاید و نام کنی خواهی از خبری نظام خود و معانی
و قطع صورتات سازجات عامه نسزد آن جو چنین کسی صورت دهند چرا که اهل این آیین بود اینست که با عوام آن سخن
توانند که در آن طرف معنی نامم است که مقتضای این است که اگر چنین عارفی بددت زمانی نماند و بافت
در حد از حد گرفت شوره چنانکه تتبع و استوار بر این شاد است میدرد اگر قهقاری ظاهر است و طالب عبادت مسعود باشند
ایشان هم متشکک اهل این باشند چرا که وقت قدس علی باشد که نشیو اجتهاد است در هر چه لازم آید من برگاه قیام اهل ظاهر عباد
اهل این که در معنی عبارت ادوات متشکک شود تا با معانی قدسیه سبزه اهل قوی اذن هم رسد یا اگر خود مقام قوت قدس
نرسیده باشد به اجهالت است عارف که صاحب نفس قدسیه است بنصب قوی قیام نماید البته احوال در این است
بل معنای همین خواه بود چرا که انسان خود چنانکه حکم نماند کرد که من صاحب نفس قدسیه ام و غیر عارف که صاحب نفس قدسیه
دیگر صاحب نفس قدسیه هستند و اگر اهل قوی اینها عاده در احاطت کنند هم امر معیشت نفس مظلوم شود و هم تقویت خدایه
و جذب نفوس الی الله و سلوک طریق سعادت آسان گردد و اگر بی انصافی پیشه کنند غیر از خود کسیرا واجب الاتباع ندانند و بسبب
ایمانی اهل الله برانید مصیبت عظیم در دین حق بهم رسد هم خود در غلطات اخلاق و سیر و عجب گفته بمانند و رسم عوام آنست چاره
لاک کنند و اگر بیک صورت ظاهر شرح امر معاشان فی الجمله نظام بدین انتظام از مقوله هسته اچ باشد که اعظم امراض است
و اگر قانون عیث در میان باشد و در میان اهل الیت همه با هم سازش داشته باشند و هر یک بکلمه تعالی امره عرفت فذکره
بیتنا و احد فریاد بیرون نگذارند این همه خامسه که در عالم بهم رسیده هم ترسد تشبیه عشق و وسیع احد قد عرض الفکر را احد
کتاب و قانون اصلی در معنی مطالب اینست که هر چه از مراتب است ادراج و صیرود اند و حکم و من بعد حد و تقاضا فظلم غنیه
تقدی تدی بر مطلب از مقام و قد غر و ظلم و قسح شمر و چون هر یک از مشارب مقلد در مقام خود کالی از کالات معنای
از معاشات مخفیین کامل خرج از اجایز شمرند بلکه خرج راجع شود بنا همین در هر شریکی که از حد مقصدی فی حدل نمندی کنند هر
عارف محقق در نفس بر وضع مراتب تا بعدی باشد که حکم کند بوجوب وجود صفت عبادی مثلاً در عالم صفت عبادت از اول
کالات معروف علیه قائل کل شمر بجز حکم خواهد کرد که صفت افق در دین که مستلزم ضیق خواهد شرفت و طرد و خذ و غیره

کشتن بیت دوم

فخر صناعی مجرد است حاشا من گفت بی برگاه خدا و شفا از خود خود تجسس و زکند و گوید صفتش من اشرف از صفت لطیفه هر که
 سازیت که موقوفست بر علوم کثیر لطیفه و تقیه از علوم ریاضی که میر اینند سیه بنگه مبرین شده و یا نه می از خود را از حد گذراند
 و بگوید علم بطرلاب و شخص اسطرلاب ساز باید در عالم نباشد که وجود او در اوج صفت او نشاء که او صفت نبود و اگر در
 تصریح یا بمعنی شرم بگردد شبیه چند بر خلق القا که که قبح صفت اسطرلاب است صفت عادت را در نظر خلق حساب
 و در مثل آنکه گوید که چون صفت اسطرلاب خلق معلوم نجوم دارد و پنجمین فرموده که کتب التجهیزات بر بیت اول است
 و صفت من موقوف علیه مثل صفت تراعت است که عده است در نظم معاش و امام آنرا اگر کسی فرزند و امثال این
 مخرجاته ای عام فریب او در نظر حرام آن است صلبه و در البسته مقدی از خود و عالم باشد و محقق عارف و تنبیه بر علم او
 واجب بود و پنجمین برگاه متفقه غایب سوری که بر سطوح و قشوریات احادیث اطلاع دارد عارف صاحب کشف اشهر و اگر با
 نیز موفقیست نور تجلی و الهام شور کرده و در بواسطه تربیت استقامت بردن صافی دم کامل قدم بیعام مومن نفس بر سینه
 و امام خود را بنور آفت شناخته و از انقضا با سوری آفت دل بر افراغ ساخته در قمارخانه عشق هستی خویش را در اول درخت
 و هر از اهل بیت را مومن گوید و بر تفصیل معانی اسباب قبلی و مراتب مدارج روحی و ستارگی بناج سری در سیر آلی تو
 و فی الله ومع الله و من الله اطلاع بهم رسانیده و حج کند و گوید علم من اشرف از علوم تو است چرا که من درت علوم اهل بیت
 و تو صوفی مستبح در پیشی یا ازین حد نیست تقدی کند و گوید وجود عارف صفا نظام عالم است بر عوام القا کند که باید قهرمان
 از علم و اخراج کند که اینها آن صوفیانه که آفت ظاهرین ایشان را از دست نموده اند همثال این مطالب که فارا که همان در سخن
 و صفا آن از معلوم است محقق صاحب بصیرت است که تنبیه بر علوم او نماید مقدی و بخار او را بر صفای طالبین سخن کشف
 سازد و بانه توفیق در کفر علوم اهل بیت و دو قسم است علوم ظاهری و علوم باطنی بر یکتا ازین دو قسم را جلالت علوم
 ظاهری علوم شریعت اصول و فروع و جلالت مکتوبین سخن و حکمای مستدین از اصول و مجتهدین در روایات سورج صدوق فروع
 و علوم باطنی علوم طریقت و حقیقت است و جلالت عرفای ارباب کشف اشهر و محققین مومنین اصحاب کرامت است جوته قدس الله
 اسرارهم اصولاً و فروعاً و چون علوم بسیار دو قسم است باید علم در مرتبه بسیار بود و طالب باید باشند علمای شریعت که در علوم
 ظاهر از علمای طریقت و حقیقت که در علوم باطنیست پس در این معنی دارد از آنکه العلماء و فقه الاشیاء را نمیگیریم و مانع محاکمه نماز
 میان اهل ظاهر و باطن بر امر تقی سازیم و این بخاکه لطیفه را در تحت قاصده صادره که لا یتکلمون بجهت تمول فی الشیء الا شرفی فی حق
 مندرج گردانیم و عجب تر ازین امور عجیب آنکه علمای حقیقت از فروع اصناف مضایقه آید شخصی نیست که اصل او در شایسته
 تنبیه کنند تا حدیث شامل اهل ظاهر نیز باشد و ایشان ازین شرف محروم نمانند و بعضی علمای شریعت اهل انصافی بخدی و درین
 گیرند که از قسم حدیث بروی که شامل اهل باطن باشد مضایقه کنند و ما صدق حدیث چون خود را دانند و تبس با آنکه نسبت
 علم ظاهر به باطن مانند نسبت آب به کافور و قشر لب به عین حقیقت و نسبت علم باطن به علم ظاهر چون نسبت لب به قشر و نسبت
 آنکه با نسبت مقرر است که قشر و عین آب و غذای انعام است فاکه و حقیقت عذای آدمی واجب آنکه در نسبت قابل تو
 سبانه و تو خطیظ الانسان الی طعامه انما یکتبنا لاله و مشاکم شققنا الانفس شقا فاکبنا بها شقا و حبنا فخصنا و قد فی الله
 حدائق غیبیه و انما مشاکم و لا نغایمکم و تدور و من الصادق انه حیل جلاله ان الله یاطعمنا و ینزلنا من السماء
 خالقه و یسبنا انما یغیبنا لاله ان الی طعامهم علی الذی یأخذون عن یا خذنا و الحمد لله علی قهره اللطیف

بعد آن نور شده بخدا گفتم قبل از آن نور شد عمل منسجم و ادوات این امین مستند شد که وسیع که در این شب نور و کشف
 قضا آن وسیع مستند می شود و در آن طاقت است بی انتقاد و کشف که بعد از وسیع مختلف است که در آن در آن در آن
 مختلف است مثلاً ما را طاقت نیست که در شب با روزی نگاه در گت نماز بجا آوریم و وسیع نیست احتیاجی که در فرموده عید
 وسیع با شب با روزی عید در گت فرض فرموده و از هر عمل کثیر یا خوزه از اهل بیت سینه میکند که در عرض در عرایض خود می بیند
 که مختلف حکم فصل به حال محض بر خود عمل میکند و در هر عید لکن علی الذین متواضعوا الصالحات جناح بما کتبوا الانفا
 اتقوا انما اتقوا الصالحات ثم اتقوا فاستواهم اتقوا طاعتوا الله عز وجل الخیرین در تفسیر این جمله
 صدق این بخش عمی یافته است حکایت از شاه اولیای علی مرتضی و در وصف در خصوص محرم با عادت خود را این است
 الذین اتقوا الصالحات اتقوا الصالحات اتقوا الصالحات اتقوا الصالحات اتقوا الصالحات اتقوا الصالحات اتقوا الصالحات اتقوا الصالحات
 این مطلب از ابی ساطع در این مقام اشکالی حکیم است که تفسیر این اهل علم است که از جمله عمل آن بر آید آن من استعددا
 و نسبت لغزین با بر آنند و تقوی صلوات الله علیه در این غیر ضعیف سیره خوار خوان احسان خود اولی مغر علی نور آنند در خود
 عمل لطیف مناسب چنان میداند که حد از عمل حدیث بعرض برادران و حانی رساله امید که مقبول خاطر حضرت پیر روشن فرمود
 کرد و فیض باطن شاه اولیای ضعیف از روایات نفس با ماره خلاصی از زانی قسم بوده و در وقت برادگان بی ضعف مترو
 فرمای حکایت شیخ طبری و در تفسیر جمع البیان و شیخ عمی در تفسیر خویش از حضرت براهین بود تا امیدانه حضرت الصادق
 و او است فرموده نه که ایست که کوره نازل شد در شان حضرت امیر المومنین بلال و عثمان بن عفان پس امیر المومنین قسم یاد فرود
 که بر کشت با خواب بفرماید و تا بلال پس قسم یاد کرد که هرگز در روز نه اظفار کند و تا عثمان بن عفان پس قسم خورد که هرگز با اهل خود
 معاشرت نماید شیخ عمی و این عهد را یاد کرده که زوجه عثمان که کور و غل شد بر عایشه در حال آنکه زنی بود عید عابد از عیب نیست
 نگردن او پرسید جواب گفت که از برای که زینت کنم پس قسم بخورم که شوهر من از فلان در تا بحال نزدیک من نیاید و در شب و در روز
 چشم با کرد و پلاس پوشیده و زاهد در دنیا گردید و چون رسول خدا ص و اهل خانه مطهره شده نه عایشه آنجناب از راه طبری زود
 عثمان اخبار کرد و حضرت بیرون آمد و ندای صلوة جامعته از آن پس مردم مجتمع شدند پس رسول بر فرموده و فرمود و بعد از آن
 خدا قسم سوخته بود و او امیر اکلیل است ابر خویش خویش حرام ما شده من در شب خواب میکنم و باز آن نزدیک میکنم پس
 کس نیست من بی رغبت باشد از من نیست پس گفتم بر خواسته و عرض کرد که ما قسم خوردیم پس نازل فرمود خداوند عالمان
 این آیه را که لا یواخذا که الله یلکون یا ایما نکره و لکن یواخذا که یواخذا تم فلا یسخط الی آخر الله علی عطف
 در لطایف ساجده تحقیق فرمودیم که گاه ما برای الله جمع بین اهل بیت است که در اصول علم فایده مفراست که شاه نوبت مستحق و کجا
 سلوک در جمع از جمع بفرق است یعنی که نشاء ولایت تحقیق و شیخ جدید و زود از نسوق جمع است شیخ حقیقی که رسول الله است
 فرد حقیقی خود را که حل بر نفسی است من شایسته از آنکه شایسته شد جذب سلوک ترتیب بفرماید چرا که چون شیخ حاصل نماید
 بنات و ولایت جامع بین است کجایی بقوت ولایت میرد جمع میکند و در این حال این تفسیر تباری از در حضرت در این
 معتم ترک جمع مشبهات حتی مساحات میکند و بعد از آنکه ختمیم قمر یاد فرماید که در کبر متعرض با عادت کرد و چون گفت اقصای
 فذیل حرارت جذب بیرون سلوک میکند پس شیخ حقیقی میرد از مقام جذب جمع مقام سلوک و منسوق تباری بفرماید چون مقام
 جذب مقام وصال و مقام سلوک مقام خزان است و عاشق را از وصال خزان آوردن نهایت صحبت در در چرا که هست کل طبقت

حرفی در فقه عاری

تربیت عالی و مسلمانان که در میدان بیخوشی میروند که خود را بصورت اراوت اندون بجهت تعلیم و تربیت ایستادند هرگاه پیشانی
 قیامت نماید و حاکم در محبت و عمل لطیف بیان کردیم ظاهر است که معاصی نسبت به نجابت زرم نمیکند چرا که هرگاه عاقل در مقام محبت
 مشوق احد در خدمت او در عزم بر استقامت برافس بر بجزت از ساختن او خورده و خواب از دست او بام با خود حرام کرده و
 او را عتاب کند که آنچه را ما بر تو محال کرده ایم و بر تو حرام کرده ایم کن عظم بر نفس خود و کن که با ظلم گسنگان او دست نگیرد و
 از مخالفت او ادعای حق ندارد که بیایم حلیم تو قسم خورده ایم که بروی تو نبوده خدمت آن خود تو باشم که خورده خواب از دست
 حرام کنم و خدمت اسم عظیم تو چون اقتضا میکند که هر کس مخالف چنین قسمی کند تو از او بخواه بدانی و قسم بیام ترا توان گفت
 حضرت حقوق علی است از روی استناد در جواب فرماید که مراد از خصوص مخالفت گفته قسم بیام عزیز خودم با طرفی است که از تو غیر
 کردم در عزم تو رسد و تحقیق چند است قول آنکه کسی که بدون قصد و نیت نام حلیم من قسم بخورد و گفت مراد از قسم تو او را خواهد
 نکند و دیگر آنکه هرگاه بعت و نیت قسم خورده و قصد مخالفت داشته باشد اگر چه مستثنی بود از خدمت و محبت من است لیکن در هر صورت
 تو رسد قرار داده ام که خرج بر بنده ضعیف لازم نیاید آن رسد نیست که کفار مسلط خواهند که همان رسد است مقرر فرموده ایم و
 ایست که هرگاه بنده من خواهد عمل قسم خود کند یا در فقر از بیگانگی من بماند طعام کند از خانه ای ترسد که بیایم
 میدوید یا ایشان را بر شانه یکی از بیگانگان مرا که مستخوان عاریت مقرر کرده ام که بنده او باشد و از تنگی حاجتی خود امان کند و غیرت
 و بر او هیچ استیجابی از مشوق باشد را چشمی از کند و اگر بیعت از این مشوق او را قهر شود این بنده که بر تو گفتی شسته بود که بنده
 مطلق خواب کند و در آن مطلق طعام نخورد و با اهل خود مطلق از بیکی کند او را گفت که رسد و از برای فضای سطر حرام است
 من و زده و فرود نمیدانم که در خصوص بر آن شایسته سادات چه نفس لازم میاید بلکه این معایبات همه امارت غیره قبول است و کمال
 خایه حضرت شدت با و در این حضرت سطر الرسول بر لانا حسن اعمی صلو است قد علیه علی انچه سجد و سجد و سجد و سجد
 در مجلس معاویه این آیه شریفه را در مقام نصیحت پر بر بند کرد خود و اینکه آنجانب قبول کسی است که طیب است از نفس خود عمام فرود
 از کفر منسوخ کرده و از این معلوم شود که حل لطیف نیز فرایح بحث ما را کار است و انصافان علی التوفیق لطیفه جانگر یکی از اساسی است
 نموده هم غیور است چنانکه در حدیث نبوی وارد شده که این معنی است لَقَبُوا نَا مَا نَجْرُ مِنْ سَعْدَةٍ اِنَّهُ لَطَبْرٌ مِثْلَا وَ اَمْنٌ رَحْمَتِ
 سوز است که غیرت از لوازم محبت است و در معانی محبت آنه غیرت از جانب عدل محبت معنی است که باعث میشود ساکن با بر
 به چنانچه راه محبت از نفس و شیطان و از برادر و بیگانگان نخواهد بود از میان بردارد و سچا که از لوازم محبت است که محبت
 بخواهد مانع راه محبت از میان بردارد و سچین از لوازم محبت است که معایل راه محبت را نخواهد برد و با آن مسائل بسوی محبت
 استماع کند لهذا بعد از اینها هر که استماع او را استماع و تسل بر مسائل محبت باید است گفت صِرَاطُ الَّذِي فِيْ اَعْيُنِ عَلَمَانِ
 و این استماع است که تو را نام دوست ما یا از مواع راه محبت بر باید است گفته غیر المنصور علیه السلام و لا الضا آن
 و این نیز است که غیرت نام دوست بر غیر المنصور علیه السلام گفتن سخن محقق حق است اصنعت غیرت و الصلاد لله
 لطیفه سیاق کلام تخصصی است که بعد بعد از اهدانا الصراط المستقیم بگوید صِرَاطُ الَّذِيْنَ هَدَيْتَنَا مِنْ غَيْرِ الَّذِيْنَ غَضِبْتَ
 وَغَيْرِ الَّذِيْنَ اَصْلَحْتَنَا وَ هَدَوْتَ اِيْنَ سِيَاقِ بَعْدِ اَنَّ كَمَا جَوْنِ دَر مَقَامِ اَسْجَلَابِ مَحْتِ كَمَا فِيْ كَرِ اَوَّلِ بَرِ جَانِبِ خَدِ مَحْتِ بَرِ
 غضب با بد مناسب است چرا که عیالیم بجای بیستم اشارت است با آنکه از آنکه نوبت فرموده بعضی اصنام و که بر تو بود
 به استحقاق اَوَّلِ الْمُنْصُورِ عَلَيْنَا بِمَجَايِ الَّذِيْنَ غَضِبْتَ عَلَيْنَا بِمَجَايِ اِيَارِ اسْتِ بَا كَرِ غَضَبِ اَتِيْ ذَلِكْ تَوَقُّفِ ذَاتِ نَفْسِ

مستخرج از برای آنجانب از علم سید کاتب کاتبی در کتاب تفسیر حروف نام نام است

گلشن بیت دوم

حضرت است که در روزی احدی شامی سبقت دهنده عجبی بر بسینه مجهول او کردن افتاده نیستی میکند که آنکس غضب بر او روا شده که با فاعل غضب و مجهول است کسی نمیداند که کدام شخص بر او غضب کرده و در خصوص تو مستنای ترک اوست که با وجود است رحمت تو ماصبر خا غضب از تو نسبت به هم و حاکم کمال عیادت کرم از اینها غایب می شود که بدنگان خود را تعلیم میفرماید که در حضور است این نوع با من مخاطبه و تمکله که گنبد و همچنین ذکر ضلالت این جای است که تمام با وجود اینکه یکی از اسامی حساسی او ام فضل است اما با یک ضلال حق فی تحفه ایما و ضلال در عید نیست بلکه ضلال ادرست مدعی در حق نیست فعلا ان در وقت اتی حق نیست که هدایت پس آنکس که گمراه شد فی التحفه خود گمراه شده از آنکه حق او را گمراه کرده و در این فقرات نهایت عیادت کمال غیبت خود و **وَاللَّهُ تَعَالَى قَائِمُ اللَّطَائِفِ لَطِيفُ الَّذِينَ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ** ایمانی است با آنکه **عَلَيْكُمْ كَرَّمَ رَأْيَهُ الْيَوْمَ لِكَيْلَ كَلِمٍ دَانِيكُمْ وَأَتَمَّتْ عَلَيْكُمْ حَيْثُ وَدَّخَيْتُمْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ** واقف شده و چون نسبت در اینجا بسنی ولایت علی است در اینجا بر این مبنی خواهد بود و در ایشان محمد الهی را گمراه نموده و در این اثبات شده است چون غضب مستعجل برضایت و جبره انصوری علیه السلام و در مقابل انعت علیکم واقع شده که **اللَّهُ تَعَالَى أَنْعَمَ عَلَيْكُمْ** نیز مندرج است و چون طریقت حضرت تیرا تدوان قدس سره العلی حضرت مولانا قاسم انصاری علی بن موسی الرضا منسوس میبوده ضمن این اثبات بیارتی دیگر است **وَأَلْحَمُ لِلَّهِ عَلَى قَائِمِ اللَّطَائِفِ وَرَبِّ الرِّبَابِ** اول قدم عشق بوده و طلب دوم قدم شکر بر پا در مثل بیت **تیم قدمش بندگی و عجز و ادب چارم چو وصل نمونم المطلب انبیا و حق جلوه کرد از حضرت ائمه و عوفا** اهم و محترم عیان را عیان ذوات اعیان ذوات فی اسماء نفوس اسماء نفوس قل حق حضرت ذات و در ای من شراب عشق ستمردی ای محرم خاندان احمد مدی ای آئینده علی او صد مدی ای زنده قلند بخرد مدی وصلی الله علی قیوم و اللطائف ذکر قدوه العارفين زبدة العارفين العارفين العارفين العارفين العارفين معطر علی شاه طیب البدر شاه اسم سامی انجباب آقا محمد مدی بن خواجه شیخ است عارف برحق عاشق کامل مطلق بوده و در سوز و که از عشق شوق و فقر و فاقه گری با انجباب برابری بسوز و جامع علوم غایبی باطنی بوده و کشف حقایق شرح و فایق انجباب احدی نبوده و نب کریش بوه انعمه شستری صاحب کلن بر ازی بونه از خاندان فضل و علم و شغل علم و دیوان مشغول می بود انجباب به در حال ترک مشاغل نبوی کرده و در خدمت مولانا مظهر علی شامی تحصیل علوم مستعجل نموده و از عیادت و روح و قوی ترک متعلقان و اخوان فیسز کرده در در بر بسیر بر روی اوقات فرخنده ساعات خود را طاعات و تحصیل عبادت بر آوردی بالاخره در بوده مستاق علی شاه قدس سره کشت از مشاغل درس از درس گذشت نظم هر کسی اخبرت از انجباب از همه کار جهان بکار نامه با هر جناب نور علی شاه قدس سره تقصیر کرده از باطن فیض بر اهل انجباب علی مراب قمر و قمر سید بعد از چند گاه جناب نور علی شاه اذن ارشاد فرموده که خلق را هدایت کند و طالبان ابراهیم از خواند انجباب به فضل از سلا قدر بر بعد از آن خواهد در صحبت مولانا مظهر علی شاه قدس سره بودی از حضور مولانا ایچکه مختلف نمودی در گامیکه شمس بار ابراهیم مولانا از کرمان به اراک الملک طران خصم فرمود با حضور آن بزرگوار بسینه او فرموده فی در طران سکونت است بعد از آنی در آن بصورت به ان بر افراشت چون چندی در انحال که نشست از جانب شاه با حضور انجباب فرمان صادر گشت بجز این بداد الملک طران معاودت فرمود و با بر حده سعادت اهل فناء با مرثیای انجباب اجرب دزد و فرج الله خان ششوی باسی چندان خوب آفرین با آن سر عاقل صبیح و که بعد از شش با نیت سوز جهان فانی را بد و نمود این واقعه در طران در سه هزار و دو صد و بیست و نه

شاه طیب البدر شاه اسم سامی انجباب

حرف کاف فارسی

بجری بود و نام داده بنسبت ائمه در قرن ششم هجری که در سنه هزار و دویست و نهم هجری در بلخ طران صحبت بمکه ۵۰۹
 مغر علی شاه و جناب مظفر علی شاه قدس الله سره بکار رسیدم و از صحبت آن بزرگواران بهره ور و مستفیض گردیدم و خدمت شما
 کم و بیش در اکثر اوقات در خدمت ایشان بودم و از بیجااست معاشرت آن دو بزرگوار استیاس فغیر منجورم و در بعضی ایامی
 در خدمت آن بزرگواران برده شدم و انقلاب احوالی از تقریر نظر ایشان میآید چه در منزلت و کارهای غیر محذوبه از بود و اگر وقت
 بیفت طعام وقت ننماد و اجتناب از صحبت باص عام اشتغال نمود و چون چشم گریان اولی بر این احوال برود و در خار
 زرد داشت کبابی مال زار و نسبه او بسیار سیرد ناآرزویی مظفر علی شاه در مخالفت ساخته فرمود که چرا اتمت نکنی که ایندراش
 تکمیل یابد و آرام گیرد در جواب گفت که ایندراش بیجااست کشور بند و مستان کند و خدمت بزرگان بند زنده بگویند نخواهد یافت
 تقریر استماع اینمضمون که است انجام حرکت نمود زیرا که از خالص خدمت بیجااست نبود و گنجایست بند رسد فی الواقع چنان شد که
 فرموده بود و انتقام علی بن ابي طالب و ذکر عارف معارف دین و مسالک صالکین العارف بالعباد
 نظام علی شاه خطاب همراه بهم شرفش بر ملا اجماع حاج عبدالواحد است از خاندان فضل کمال از کربلای
 و بعد حال بود و در عظیم امر الله و شفقت بر خلق ایندراست تمام تمام غم و در بیات حال تحصیل علوم ظاهری اشتغال داشت هم در بیجا
 جوانی قدم در راه سلوک گذاشت و خدمت جناب ذوق علی شاه قدس سره رسید و صحبت آنجناب یافت و مجاهد مشول گردید
 و آنجناب کمال لطف و محبت نسبت بآن عزیز داشت چون آنجناب لوازمی غایت بصورت آنرا داشت و اسلحه غیر صحبت طلب
 الهام فرین نمود و علی شاه قدس سره شرف گشت بسیار قدر و ترشش در خدمت آنحضرت از اکثر سالکین در گذشت آنجناب الهام
 داد و این عباد فرمود اگر چه قبل از آن از جناب و متصل شاه بنسبت ما دون بود تقریر کرد که جناب نظام علی شاه در فقر و نادانی
 صفات و جندمان در شوق مریدان از ترغیب طالبان فسر و جهان بود و نگاهیکه تقریر در بندیه بشیر از بود صحبت و همی سلی کرد
 برای ملاقات تقریر بشیر از شرف آورد و بار دیگر و قبضه فرستاد آنجناب آنقدر دعوت نمود و آن بزرگوار قبول کرده با چینه فقر
 و امی را آنقدر فرمود و بعد از چند نگاه با یکدیگر صحبت بمکه به علی شاه قدس سره شرف شدیم و صحبت آنحضرت سر از در کتیر و تقریر
 نیز بجهت ملاقات آن بزرگوارید باکرمان رفتند نگاه در صحبت آنجناب و در سخن صحبت لازم الساعاتش روح افزای و محفل محبت سرگشته
 نهایت گشای بود و همواره در رسم انجام امور فرمود و صفای غیبت سینه بود در ترفیقه حال در ویشان و تفریح احوالی ایشان اینهاست
 میفرمودار بهم خان سیم گار نسبت بآن بزرگوارید و از او بسیار برانید بعد از لازم امانت اذیت آن بیروت از خارج مجلس
 گرفتند چند سال در نهایت احتیال احوالی اوقات گذرانید تا آنکه ابرو سیحان در حرکت طران بهار بگشودند فرمودید بعد از استماع خبر
 فوت ابرو سیحان بکمان شریف آوردند و چند نگاه در برابر عالم فانی زنده گانی کرد آخر الامر در سنه هزار و دویست و هشتاد و هجری
 حق را اجابت فرمود و در فریض انار ششاهلی شاه قدس سره میآوردند که علی طبع که پیشین بر وزن او و بگفتن مشنوی است
 میفرودانکه دو جلد مشنوی جنات کو جهان را انجام رسانید جهان ناباید و یادگار گذاشت چون حاضر بود لکن از سرشته
 نه لکن و طیرتیا لعلین ذکر فخر نعا شیعین و زین العارفين العارف باید همیشه علی شاه سلطانه
 هم شرفش بود علی بن سید جده است در خدمت آن در هر روز جانزد و نظیر اوقات و شفقت بر خلق آن
 در اتمت نفس و صداقت حال استیفاست می عجزه است به و حال آنجناب سکر ایشان در خدمت ایشان بود صحبت
 جنایت فرار میفرمود چون از غم و غصه در این دنیا بعضی در مصلحت در رضایت آن بود و غرض نفسانی و به نرسید

نظام علی شاه خطاب همراه بهم شرفش بر ملا اجماع حاج عبدالواحد است از خاندان فضل کمال از کربلای

گلشن بیت دوم

۵۱۰ زانت بعد از آنکه زانی حقیقت این فرقه علیه بر آن جناب معلوم گشت و از سر کرده است عداوت که گذشت و در مقام صدق و صفات آن در بر
 رفتن علی شاه قدس سره و تهنه متعاقب آنکه عداوت بر دو گونه است یکی عداوت آتی و دیگر طاری اما عداوت آتی هرگز
 نکرد و از عداوت گذنده دو ماه و سه سال و اگر پیش ضروری بود بر سر عداوت می آورد مانند عداوت شیطان بر انسان و اولاد او و شیطان
 نسبت آلی بر آن نبی ائمه خواهد در زمان جاهلیت خواهد در زمان اسلام بر کج حال بودند همیشه با نبی و پیغمبر آلی بر آن جناب عداوت
 میفرمود و هرگز آلی نمی نمود با صدق و صفات نبی و اولاد او اما عداوتی که بدانند خود عداوت می آورد و صفات شنیده عداوت کند
 بهر آن طبع خود بدان عداوت تیر میزند دارد بلکه در حقیقت کمال محبت دارد اما در عالم صورت از آن جهت غفلت از زنده و سبب
 معرفت از وجود معنی غافل گردید چون مانع رفع شود و غفلت رفع گردد و محبت ظاهر شود آفتاب محبت از شرقی دل برآید و شب که
 در غفلت که طرف مردم پیاید مانند بعضی از اصحاب رسول که ابتدا حال میسر بود اولیا صفاتی نه شنیده از اولای اهل بیت
 اعداوت میفرستند و در کتاب نفرت آنست که در میان جان عرض میفرستد و در این باره میفرموند بعضی از ایشان در جنگ جمل
 و صفین شهید شدند چنانکه خردین برید یا می که در بدایت حال با امام حسین که در وقت بود از آن راه معلوم نمود که که در وقت بود جناب سید
 سالها در خدمت و وقت علی شاه قدس سره بر ریاضت و ذکر و فکر مشغول بود و نسبت به هر نماز و قرائت عبادت پسندید و ظهور برسانید و جناب سید
 و خطای شریف سید بابت علی شاه قدس سره در جانب جناب سید کمال الحقیقت محبت داشته اند از هر اسم غفلت نمودند و باره آن جناب محل متعلق است
 تا آنکه در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری از جانب اعیان با فزون گشت که طالبان طریقی در راه اید است تا به در سالکان سلوک حقیقت
 زینت برآید مشایخ ابرار که هر صده کرمان بود و اگر پیش نیاید زینت گرفته و همین است الا منتسب سلوک علیه و وقت پذیرفته اگر جمیع
 سالکان طریقه و صوفیه بود و شش افتخار کنند و او را که علوم طالبان طریقی می باشد آن جناب متعجبند و شش است و در این باره آن جناب
 یقین و اگر طریقتی است جناب علی هم سائیس آنرا نمی دانست آن بزرگوار بر او ایجابی متعلق علی شاه است خمس برود بر او
 نفسانی آرد سینه و بگلیه صدق و صفای پرستیده با خلاق حمید و صوفی با و اول پسندیده معروف بود و اگر خصایل خود و فاضل است آن جناب
 برابری سینه و علم در ایشان خود می با صحبت ایشان بر بر روی بخدمت جنگ شایسته علی شاه قدس سره اتفاق نام داشت و در آن
 اخص و اعداوت آن جناب فیه محل نیکو است صحبت آن جناب او را با قدر بود از آن جناب که است بسیار بطریق مشابه حکایت نمود
 فریبه بخند و بخند آن هر که در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری وی توبه صوب آفرستاد و در روز ششاد در فزون
 شد چنانکه علیه باری تعالی آن جناب را پنج فرزند مجید شش کوه بر صاحب تائید عطا فرمود بر این موجب آفای اگر آنرا نظر علی و آن
 و آنجا احمد و آنرا حسین خوانند یکی اهل حال و صاحب کمال و در ایشان مخلص ایشانند ارشد و دیگر اولاد آنرا علی با کرم است که بخت
 و کرم نفس و استقامت اسی حضرت خیر بر صوفی و همین تیره وجودت نهی با صدق جان سرور و خدمت غیر با و در آن ایشان کمال اعتقاد
 اید از کرم صاحب کرم چنانست که یکی ایشان با کمال اولیا اند شرف کردند تیره آنکه اعیان ذکر عالم معالم دین و عبادت
 معارف عین استید محمد صالح سلمه که تعالی آن جناب بر او ایجابی سیر علی شاه است فاضل از آن جناب
 آنکه است بنسب اهل انسانی و کلمات غسانی از آنکه اولاد آن جناب که میدهند و اعمال پسندیده میرسانند و معارف صوفی و حسنی
 و شنیده در میدان خصایل حمیده سربلند است مجلس ارم موشش روح افزا و محض محبت تفرقه بنیاد است جمیع از علمای
 زمان داده و وصیت عرفانی صحراییه و مرید عارف تابی حسینی شاه اصفهانی کرده است بنیاد نیک و دانا و بر عواقب
 امور سیاست و فقه آن جناب از رفایح برکی که در او زینت جهان خطاب میکند و حق گنجایش هم دارد و در آن معانی بسیار میزند

و خطای شریف سید بابت علی شاه قدس سره در جانب جناب سید کمال الحقیقت محبت داشته اند از هر اسم غفلت نمودند و باره آن جناب محل متعلق است تا آنکه در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری از جانب اعیان با فزون گشت که طالبان طریقی در راه اید است تا به در سالکان سلوک حقیقت

حرف فارسی

(۵۸)

و بصارت است عیاشانه شسته و مقهور و فرزند است امید که مضمون او بدین بیانست که بتو را و محو و سرافراز باشد بجز آنکه
 ۱۱ بعد ذکر زبده الفاصل میرزا محمد کاظم حقه الله تعالی بگردان شده او را در نظر عیاشانه و در تندی نگاه است بزود
 علوم ظاهری و کالات مغزی از مستعد بجلیه مکارم اخلاق و در هم اشفاق برات است بیادین و بعد محو و سرافراز شده
 و در آنست و طبع که پیش برزوق نازل برانی مغز است لقب شریفش فقر طبع است کنون پیش حیات شغولی و نذر اولادها
 خبر و مقبولت ذکر کوزل حصا لکه کوزل ضم کاف مع اولاد فتوح از او و مکنون لام در لغت ترک که معنی خوب و مجرب است
 چون شده بنیابت خوب در آنکه جهات صلوات لکه استی کوزل حصا نموده از جمله بدین امر مضافات تا طریقی است از کوزل
 بدین و بدین دشمن است قربانزده هزار باب خانه در است از اجای موز و دستهای مشهوره مضافات است آنکه در بدین
 بروار واقع و جانب آن واضح است آنکه بر مندل و برایش یکی بل بر فای که بر سریش فراوان آن که بر سریش ایشان آنکه در
 ممتاز و بجز در آنکه شش باقی است بر موش اگر حسی در شب خوش شرب و دیگر نصاری و قلی علی القیسه محو آنکه در شمار و
 مباح حسن بر خرد دارد و همان دوست غریب از او و در آن شیره میانه و محب و مویسان معتقد ایشان آنکه در سینه و کوزل
 حصا بود و با بزرگان ایشان ملاقات نموده و صحبت شرافت ایشان با یاد رسیده و همی از باب فضل و کمال آنجا را و بدین که
 یک نفر ایشان ببادت نیاید ذکر دلگشا اخذ می آید ما پیش تمدین مگر و آنجا بود و بنا بر اقتدار تخلص خود بنیابت دلگشا
 سینور شخصی آگاه و مجتهد از او جهان گردید و کرم و سرور و زکار چشیده و عاقبت است از پیر کشیده و آرمیده و در رازی بدین
 بزرگوار سوال نمود که برانی و در چو گاری و عسیر عزیز را چگونه بسیار یکی از جوانان فرمود که نهای و بدیده های بسیار بید کردیم و
 بنگان و زکار و با کان بر دایر رسیده و باز است بسیار و شفت بسیار مسلط در رسم و بنا بر دست آوردن و بطن با لوف آده و کا
 بنیاد کردیم و در آن نام و فقه فرکر که سیت من شاید از آنجا بگذرد و اکنون علی با تده و ام در تمام صورتی بنیابت بیدارت
 باید و در سخنان با کان و تر در همان بایده ششید و مستعدان زن بنسبتید از این معنی و ناماس و ضامنان از جاس و اجاس
 گرفتار و کرم رسو کردن تمام چه اولاد بسیار در در و در حجب ماری که درم که در خشک مغزی است با بخت نمودن و امواج
 زحمت در یادیم و امواج شغلات است محو که ششید و در طوایف تنه سائرت کردیم و از پیر که ششید و ششید که در دم و بخت
 آگاه بدین و در دست سید و بسیاری که در لغت او دیدم و از بخت صحبت بزرگان این از این ناماس اهل این بختدار هستند و
 خود مستنیف کردیم و در بدین با فانی و با بوش به کرده اند که کوه خلوت بر کشیم و از این و زکار غوث اختیار کردیم و
 بخت آخر ارض از این که در از هر از این زمان در آورده اند طرف با این و مسودان بر خواسته از هر طرف ارض محل آری است
 شش از خد و بد کمال و از خستندگان این جان در برفت و وقت که گزیده اند از پیر دست اطن مشهور و هم بختار طبع
 غیبی میگویم مصرع دست غیب بران آید که می بندد و کشته بخت بیخ از کوه ذکر کوه محل آن که در دست کوه
 از قرای لار و در میان که مدار اشاق افاده است ساز و در سریش ما در دستش با جوار است به شده است ذکر کوه
 دلاینی است مشهور در حرف جمیم که گوشه حاجت بجز نیست کلشن است نیم در میان حرف لاس
 بر روی معرفت گرامی و اشرفان ایام و بر میر نصیب تمیز خانایان شور و اجازت می یاسام خود و در آنم در حرف تمام بخت بود
 و آنچه در یادیشید تیر بجز بیاید ذکر نام و بنیبت شماره این بگو استست است بر این بسیار دستهای میانه یکی از علم
 بنیاد و دست از شرق بر یب و در از مغرب بخت فارسی از جنوب بر این همان در زمان با عرض کرانج و در کمال با در

میرزا محمد کاظم حقه الله تعالی

دستار

دستار

میرزا محمد کاظم حقه الله تعالی

گلشن بیت و تیم

ایضا لایحه نام دارد و شمسری بزرگ بوده و بر روی دیوار خراب شده کوفته اکنون سینه در باب خانه در اوست و نواحی چند مضافات است
 این نامها سازگار و برای این قبایط عمارت است که شمسری یکی نیست و بعدی شمسری در تاریخ مسطور است که طول و عرض و ابعاد
 شمسری در شمسری در شمسری علی علاقه بود اما حال از مضافات قاریس نموده اما احوال طوکان اندک در کتب تاریخ مذکور است
 که ایشان از شمسری کرکین میگذرد و به آنده و کرکین در زمان کبیر و درین بیاد شمسری بوده که بنده جهت تعیین ساعت بخت سال دارد شمسری
 در زمان دولت اولاد شمسری تا زمان سلطنت شاه طهماسب معنوی طول کشید و در این زمان دولت شاه عباس ماضی دولت
 ایشان منقرض گردید اکنون نصیر خان بن عبدالمطلب حکم ناخدا فرمان آید و امیری حلیم ایشان و حلیل القدر است
 شمسری و مضافات بسیار توصیف و فضایل انسانی و کمالات نفسانی معروف و مخلص در ایشان و معتقد ایشان است ذکر
 لایحه بیجان نام دو بلده است یکی از توابع شیراز و دیگر از مضافات که در شمسری و علی مرید سید محمد و شمسری
 موقوف شرح گلشن از لایحه بیجان بود و صاحب کتاب که هر دو مولانا عبد الرزاق شمسری از آنجا طهر نموده است
 ذکر لایحه بیجان ناحیه ایست از نواحی ماوراء النهر و قسطنطنیه آن یکی در کوهستان است برایش میل پرودت آبش در کمال
 مذوق و حلقش یکی شیبی غیبی شمسری ذکر لایحه بیجان در این بلده سمنان در شمسری واقع و جوانب آن
 واسع است تقریباً عالی از عرابیت است و در این مضافات در اوست کتاب جویش فی الجوهر یک کت عمارت آنقدر طبع
 است بدو شده ذکر لایحه بیجان تدریس تدریس فراوان و از بنا در چین کوفته تدریس تدریس جهان است هندوستان و خان امین و کما
 و غیرم در آنجا سنگر اندازند و در باب عمارت خرد در آن بند فیصل بنایه و بیشتر از آن بند غیب و مسافران حکم نیست غیر
 زیاد از آن بند و آن بند توقف نموند و در قسم نمیده اما بدین بنده است ذکر لایحه بیجان شمسری شمسری و در آنجا و در آنجا
 مذکورند و در این مضافات در این مضافات است که در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب در آن چون کف کربان کشاده است
 از تقسیم شمسری در این مضافات که یکی از آبش منحل در کنار رود در آن واقع شده است قله های میده و عهد های بسید در آن
 طوک هم سنگ در این مضافات در شمسری است که در کانه سالهای مسطور و آنجا شهر سلطنت فرسوده امرای آنجا
 دانسی آنقدرت عمارت عالی و حضور مستالیه در شمسری آثار خوب بناهای مرغوب است اما طبع انداخته اند و در آن دولت
 نبورش فرسخ در شمسری موقوف بود که شمسری عمارات آنجا بود در این مضافات منهدم شده اند و بیشتر از آن باقیمت اکنون است شمسری
 باب خانه در اوست و نواحی موقوفه قریب شمسری مضافات است که در خارج قلعه است که خراب شمسری و در آنجا در شمسری
 ماضی و شمسری در این مضافات حکم در بر و شمسری بسیار محکم است و در این مضافات بیواتش نزار کوچ و آنجا در طبعه و دیوارهای آن که این
 در برابر است خانه های طویل و امیر از سنگ مقلد و در مساق در شمسری اند و در این قلعه پادشاه سمت غربی در شمال است و در
 و فصل است از طرف مشرق و فصل است از جانب مغرب و در حد کلام در جهت شمال و دوی بزرگ در قرب پانصد کلام دور است
 در حد کلام در این قلعه تقریباً شمسری کلام شمسری بسیار است و در این مضافات شمسری از سنگ مقلد و در مساق مقلد شمسری کرده اند
 و در حد کلام شمسری بسیار است از بناهای خوب و در این مضافات شمسری در شمسری است آن شکل بر دیوار آنجا و وسیع عالی که
 چهل ستون یکبار هر یک سنگ علق در آن کار که شمسری و تحت یکبار در مساق که طول یک است که در شمسری عرض جهت شمسری سلطان است
 غده اند که در کوه در این مضافات در این مضافات است که در شمسری در حد کلام در شمسری است که در شمسری آن کتله شمسری
 آنجا شمسری شمسری در حد کلام در این مضافات در این مضافات است که در شمسری در حد کلام در شمسری است که در شمسری آن کتله شمسری

لا بیجان
 لا بیجان
 لا بیجان
 لا بیجان

کشتن عیبت سیم

علمای ائمه و مخالفان بنیاد وقت و مروجان غیر مستند پس ایشان را توجیه نمودن و مذمت کردن جایز نباشد و هر که ایشان را در کفایت
 نماید و عیبت ایشان ابرزبان آورد و آثم و کنا به کار باشد بر خدا تعالی حاصی شد و کناه کبیر و محموده در جواب نمود که من قرب منی خیر از
 دیده و عیبتها ایشان منتهیه و ام و بر اصول استنباط آنها رسید و در میان کلمات آنها گردیده ام علم آنها در کتب و کلام اراعی است
 و هر که از دعای علم کند و بر آنها توجیه فاجریل کا فرواند چنانکه حقار اختیار می نماید که طریق علمای سلف اجتناب نمود و بعد از دو سینه
 بقولی سجد سال از عیبت گیری طریق اجتناب نگذرد و چون در اواسط دولت بنی عباس ایام تقیه شدید و قانون در سوس آمد
 اصول چهار مشهور و فن کلام در میان اهل سنت منکر بود و علمای امامیه در تحصیل آن با ایشان مشور جان طریق سینه خاطر ایشان نهاد
 در قلوب ایشان جاگیر شده پس آنچه تفسیر و تفسیر بود از کتب اصول کلام نگذرد و اگر آنها را با مقتدا خود آینه حکم دست
 کردند و اصول خود را با اصول اهل سنت جماعت مخلوط نمودند متحققان علمای شیعه منع نمودند اتباع ظن را و مذمت کردند اجتناب از
 راه در خصوص آیات و اخبار چهاردهی برای و کلام قیاس و استخوان را بر شده است و دلایل بسیار در منع اجتناب در آنها آمده است
 و دلیل اول اجماع فرقه محمد ائمه از سلف و خلف ضرورت نسبت به امام عظیم استقام است بخدمت اصحاب و عیبت فتن چنانکه اقرار کرده
 باین استناد و قضای صریح است بیدمدی طباطبائی صاحب اثر منظومه تفسیر صحیح کرده است باین اظهار در کتاب حد و در توضیح
 بلکه بیشتر و در کتاب اخبار منی تهذیب استنباط در مواضع بسیار و تفسیر فنی در کتاب انصار در مواضع چند و در بعضی
 و این در بیس و در هر چند موضع و کلمینی در اول کافی و محقق در معتبر و عقب از مدی در اول کتاب فقه القرآن در آخرا آن و حد
 در کتاب عقل و این تبه در کتاب در زید و شیخ طبری در مجمع البیان در مواضع حدیده و شیخ نعمانی تلمذ کلمینی در تفسیر خود در کتاب
 غیبت و فصل بن شاذان در انصیاح و غیر آنها در غیر اینها و لیکن خلاف این اظهار در وجه حرمت است که آیا عقلی است یا عقلی
 محمد ابن قبه رازی و ابن سیم بجزانی و محقق طوسی است هر که پیری ایشان کرده و تالی غریب شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ بن زهر
 و ابن براج و ابن ادریس و مولانا حمید الله شوشتری و محقق امین استرآبادی و امثال ایشان از متاخرین اخبارین و متوطنین
 پس بنا بر اول جایز نیست تبه با مطلقا بجهت عدم جواز تخصیص حکم عقلی عقلا و شرعا دنیا برودیم محتاجت جواز عقل باو تخصیص عقلی
 یا در کتاب یا از سنت هر دو دلالت کرده اند بیکس این و یا از عقل و حال آنکه پدید آمده است و دلیل از عقل بر این ربا اجماع و کلام
 آنکه دیدی عقل اجماع را در ما نحن فیه و دخول امام در این اجماع بر حرمت فتن عقلی است باین احوال متواتره و این دلیل آنکه
 زیرا که با وجود محقق و قول دل مصوم در اینجا میشود بجهت قول ایشان با اجماع چنین فرموده است محدث عالی رحمه الله
 و پس دوم آنست که لازم میاید یا اجماع تقبضین اگر قایل شویم باینکه بسبب عیبت معصای است یا وجوب اتباع خطا اگر قایل
 شویم باینکه از وجوب اجتناب و کفری خلاص است تا واجب است اتباع او و این اعظم قیاس است از اجماع تقبضین و وجوب
 داده اند بنام مشق و دوم باینکه آن از باب اکل میست در محض است یعنی آن اجتناب مثل خوردن برادر و اکل آن ناچار است نه
 کرده اند اخبار میان را از وجه چند اول اینکه این قیاس مع الفارق است جایز نیست اجتناب از اکل میست از مضر و خطا
 اجماع است یعنی تحمل حکم شرعی است نه خود حکم و جواز او جاری شود و عقل مخلوق و اما تبه فتن در نفس احکام است جاری شود
 حد اخالی خدای تو و راجع میشود و تسبیح میوی او شده شانه و دوم آنکه قیاس میست شرعیست زیرا که فرق میکند در عقل میان ذریع و محققین
 و حکم شرعی قایل تخصیص است عقلا و شرعا بخلاف حکم عقلی که قایل تخصیص نیست معروض فتن هم عقلی است و هم شرعی پس فاعل حکم
 نیست سیم از قیاس میست و تخم او شرط اختیار است در وقت خطا و در حکم نیست زیرا که شرط استفقود است و قیاس تبه باینکه

حرف کلام

مانون نیست از خطا لا بشر است و منکلت نمی شود نهاد و خداوند آیتانی موعرف قیود و خطرات را جایز نشود و از برای او تخلف کردن بخیر و بد
چیز نبود در آنوقت چهارم آنکه اهل میتة چندین منکریم قیود است اما توجیهی که ما سون نیست از خطا نفسی بود بر ذرات صحت
اندر ذرات است که استنادی کرده اند بر وجه صحت تمام یا یکی اگر مستحرم نباشد لازم می آید که اگر در بعضی خداوند آیتانی عباد را
کسی که مانون نیست از خطا در آن صحت این دلیل است که مستحرم نباشد در آنجا لازم است برایشان در اینجا را که گویند چون اهل
صحت براحت قابل نیستند صحت آنها را و بسیار اندک با آنکه خداوند از قول خود از تفسیر بطریق پس نیست گفتند در این کسی را که در
صحت با ایشان در آن اصل و صحت است که در جملی بر آنکه علی و غیره در اصل تفسیر کرده و تفسیرها در حدیث
که آن در قبیل آریاب حکم است مثل نوال در سبب و بوجوب صلوة و نیست از نفس انکلام صحیح آنکه جواز اهل میتة در بعضی است
در تحت حکم فطری معلوم است نفس کتاب ضرورت بین و چنین نیست بجهت تفسیر با جهاد و غنی بجهت نفس اولاد او چنانکه گفته است در کتب
این است که سوگن طریق اجتهاد فطری باعث اختلاف در بین بدون ضرورت تفسیر چنانکه ظاهر است پس مستغنی شود و با وجود صحت
رسل و انزال کتب نیز که شهود بیان علمای اسلام اینست که ظاهر آن منع اختلاف است که استنادت عالی در تفسیر کرده
تفسیر و تفسیر ظاهر جدا اینک اختلاف بسبب اجتهاد تفسیر است بر حسب از اختلاف احادیث گفته است و در تفسیر بر اختلاف تفسیر
نیز که در صحت است در ادب نفس شش و در قیاس اهل صحت یعنی قیاس اجتهاد با ما در صحت پذیرفت عاری گفته که اختلاف اجتهاد
در مطلوب جنس با تفسیر یا استنادی است فقط و با حارف ششیم بر اوضاع آنها بدون توقیف ما تعدی کنیم و اگر تعدی کنیم چه
توقیف بر تفسیر تعدی کرده ایم عمل و آن جایز نیست گفته است مولانا محمد تقی مجلسی در کتاب و عهد که سر بر غیر اینها نیست پس
خدای تعالی است منع است اختلاف در قول خدا و در احوال مختلفه مثلا اگر اجماع کنند با حقیقیه در تفسیر یکی از آنها که
بروده کفار است بدیگری نه کفار و بیکه تا بیکت کفار و او را گوید که واجب است نور استی و تعدی دیگر بر اصول شریفان
و بدیگری اطعام صحت میکنی و دیگر را گوید استخار کنند پس این اختلاف نیست در حقیقت زیرا که احوال آنها مختلف است و در
هر یک بحسب حال اوست مثلا در صورت اولی اگر مرد بگوید نه بار که زن او بر او مثل طرد او است واجب است او را کفار تا
عالی شود مخالفت با کسی از اذن کفار و طاع کند واجب شود کفار و اگر بیکت کفار داده و طاع کند واجب شود
نه کفار و اگر ایستار است با کفار و طاع کرده پیش از کفار و باز بر او است کفار و بیکه تا بیکت کفار و دیگر کفار است بیکه
واجب بشود حق الا صعبا م شریف مستجابین اگر کفار نیست پس اطعام مساکن میکند و اگر کفار نباشد بر مسجک پس واجب
بر او استخار و مثل این اختلافات عیسی ندارد زیرا که احوال مختلف است تا بیکه گفته منی احتمال دارد حرمت را او که است در
پس وقتی که وارد شده منی که وارد شده مدیثی بر جواز مسیدنیم که آن نمی از برای تزیین است تحریم کردن آنرا که مطلق گفته اند منی را
پس تحقیق آن نظر شخصی است که میخورد از کلام ایشان که است او اما نظر شخصی که نمیدانند باشد تزیین پس تصریح میکند و نظر شخصی
که مناسب حال او نباشد تصریح مثل فتوای اصحاب از اهل روح و تعوی اطلاق میکنند برای ایشان زیرا که میدانند که ایشان عمل
میسانند بر وجهی مذکور و در حساب میکنند از حرام و مکروه و سه و در اگر صاحب این مرتبه نباشد پس بر صحت و بینه
در مکروه و یا بحسب احوال در مقام ضرورت غیر ضرورت و مستحکم بیکه اخذ کردی این قاعده آسان شود و از وجهی اختلاف
و این وجه غیر از آنست که ذکر کرده اند اصحاب در کتب اصول از عام و خاص و مطلق و متبذ و محکم و متبذ و غیر اینها
و تفسیر چهارم آنست که تدبیر با جهاد و نفس لازم دارد در کتاب تقوی و خسترا بر خدای تعالی و اقامت یکم را بدون او

گلشن بیت و سیم

جمله در پس مثال از مکره و بیات عهد ها که در خصوص انسترا و اتمام بحکم بدون اذن است مثل قوله تعالی وَكُلُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ
 الْأَقَابِلِ لَا تَقْتُلُوا نَفْسًا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ لَكُمْ فِيهَا حَيَاةٌ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ یعنی اگر کبر و پیر از پیش خود را بعضی تو لها را برتر
 مواضع می کشید از همین نبوت شدت با فخر بعد از آن مطلع میکنیم که جان او را و این از قبل است که فرموده کن
 أَشْرَكَ كَيْفَ يَكْفُرُونَ عَمَّا كَفَرَ آبُو بَكْرٍ بِمَا كُنْتُمْ تُبَدِّلُونَ لَكُمْ فِي دِينِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ یعنی اگر شرک یاری بر سرشده خود میکرد عمل تو از قبیل ایات که اینها را می باور میکنی
 و ضد بروگردان است که بنفست مثل فرموده أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ عَلَىٰ آيَاتِنَا كَذَّبُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا مُّبِينًا یعنی آیا خدا تعالی اذن داد است
 شما یا بر خدا انسترا میگوید و فرموده أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ عَلَىٰ آيَاتِنَا كَذَّبُوا كَذِبًا مُّبِينًا یعنی پس کت عالم ترا کسی که قرار است
 بر خداستالی از دروغ دلیل و تخم این است که دین بقرن لازم دارد قول غیر علم را پس مثال او میشود ایات است می دو عیده
 انحصار مثل فرموده وَلَا تَقْفُوا مَا لِي بِكُمْ يَوْمَ الْيَوْمِ الَّذِي تَكْفُرُونَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا مُّبِينًا
 لَكُمْ فِي دِينِكُمْ وَتَحْسَبُونَهُ لَهْيًا وَهوَ عَلَيْكُمْ عَظِيمٌ یعنی میگوید اوردان خود چیزی که علم ندارد بدو سهل پسند
 او را و حال آنکه او در پیش خداست و قول فرموده وَإِنَّا لَنَعْلَمُ مَا تُكْسِبُونَ وَكَانَ تَقْوَىٰ لَوْ أَنَّ عَلَىٰ الْأَنْبِيَاءِ
 لَقَوْلًا مِّنْ مَّبْنِيِّ هَٰؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و اینکه میگوید بر خدا چیزی که عالم نیستند و غیرها
 از آیات بسیار است دلیل ششم است که دین بقرن لازم دارد و دین تابع علم است و میشود ایات است می او را و عیده
 مثل فرموده وَإِنَّا لَنَعْلَمُ مَا تُكْسِبُونَ وَكَانَ تَقْوَىٰ لَوْ أَنَّ عَلَىٰ الْأَنْبِيَاءِ لَقَوْلًا مِّنْ مَّبْنِيِّ هَٰؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 می باید بدانیم پس قول خداستالی در کجا لَدُنَّ الْعَسْكَرِ لَوْ كُنَّا فِيهَا كَافِرِينَ یعنی تخمین متینا می تخمین فن بی نیاز میکند از حق هیچ چیزی
 حاصل قول مدای ضا در جای دیگر که قَسَادًا مَكْبَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ لِيُجْزَىٰ بِمَنْ جَرَسَتْ بَعْدَ رَحْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَأَنَّهُمْ لَكَافِرُونَ
 که دین با و لازم دارد و حال آنکه ایات بجز بسوی خدا و رسول اول الامر و مخالفت آن اخبار را قال سده ثم قَاتِلُوا تِلْكَ الْأَمْمَاتِ
 فِي بَيْتِهِ فَتَوَدَّ أَنَّ لَدُنَّ اللَّهِ وَأَنْتُمْ سَوَاءٌ لَّنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَرِحْتُمْ وَكَانَ كَيْدُكُمْ فِي السُّؤْلِ
 إِلَىٰ لَوْمَاتِ الْأَعْمَىٰ ثُمَّ أَخَذَبِهِمُ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ فَتَتَّبِعُونَ مَن يَكْتُمُونَ فَتَكْفُرُونَ بِآيَاتِنَا كَذِبًا مُّبِينًا
 بسوی خدا و رسول اگر ایمان بخدا و روز آخرت آری بهرگاه رو میسوزد او را بسوی سو خدا و بسوی اولی الامر از ایشان که ایات
 برآیند میدهند او را کسانی که استناد میکنند قرآن را از ایشان بجهت متواترات اخبار از آنجا که ایشانند اول الامر
 و ایشانند استناد کنندگان در ایشان نازل است که خاصه روایت کرده است در بصائر الدرجات از ابن ابی عمیر از ایل
 ابن دراج گفت جویم در نزد ابی عبدالله پس نزاع کردند و مرد با یکدیگر خوشی بری شد بر یکدیگر پس فرمود ایشان
 او عبدالله آیا نیست از دین تا اینکه زد کسب بسوی من عرض کردند بی من فرمود هر دو داخلید در ولایت من دلیل ششم
 این است که متن بقرن سستی میکند از سوال این ذکر عظیم سلام و حال آنکه خداستالی فرموده فَاسْتَقِيمُوا إِلَىٰ اللَّهِ
 لَنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کسب از اهل ذکر هرگاه نسید اند و تخمین متواترات از آنجا که ایات که ایات
 یعنی اصل ذکر و آیاتنا هَبْطًا قَصِيدَةً یعنی ضد کرده است در انحصار و تخمینها دلیل ششم این است که مسلم
 حکم غیره انزل است به وقت خطا و حال آنکه فرمود خدای تعالی وَمَنْ كَفَرَ بِمَا آتَاهُ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
 می هر کس حکم با انزل است که پس ایشان با مساند و در آیه دیگر قَاتِلُوا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَانظُرُوا إِلَيْهِمْ
 پس مثال او میشود و ایات ایاتی که نازل شده در حق ظالمین و کافیرین و فاسقین است که در این ستم

کشتن بیستیم

از ایشان باید پرسید این از کجاست راوی اورا چه نام دهند او که نام است بعضی از ایشان گفته اند که آن محولست بر اجتهاد در فرض
 چنانکه در سنن قدوسه و جلیب آمده شده است با وجود آنکه نفسی ندارد در این وقت از برای ایشان تا چه روایت کرده است شیخ
 علیه الرحمه از ابی جهم در امر قبده عرض کرده است ای تو سوم این مخالفین با سبک نیند ترا یکبار فرود گرفته باشد یا تا یکبار باشد
 که ششم همهارا نامشما میسوی ستم در اجتهاد پس فرمودند پس کتابا یقولون انما کان ذلك خلیفی الی الذیع و یجوز
 یعنی فیت چنین که میگویند زمانیکه شد آن پس باید که نماز کند و چهار طرف از آنانی جواب داده اند که آن قول صحیح است فاعنه
 و ثابتند حدیث و دلیل سیمیم است که عمل یقین لازم دارد خروج از امن را بسبب ارتکاب مثالا لا یمن غیره من الخطا و
 و خروج از اجازت بسبب اجتهاد از قبله با و بحکم حال سازد گفته است محدث محمدس قمی که کتاب اخبار مستند بر جملات مستند
 و تفریق استخراج آنها بر اجتهاد یک مختلف است بسبب اختلافات امارات در اوست تعطیل امور و تکلیف غیر متعدد و خوف فوت مهیا
 من دلیل چهاردهم اینست که لازم دلد وقت فاعنه تکلیف اگر استمال او را در ترک در اجرات در وقت خلاصی فتنه
 برگاه نباشد از برای تکلیف طریق فردی بعلم این تکلیف مطلقا برینه لازم میاید تکلیف الاطلاق یعنی فاعنه من حضرت باری
 و اتفاق را در اول پانزدهم این است که لازم میاید که تکلیف بخیرش فعل باشد و این تکلیف است زیرا که تکلیف بار او خدای تعالی
 دون نصب برینه و دلیل بیعت قلنا دلیل ششم اینست که لازم دارد اتفاق بر او در وقت از برای امر عقلی و این
 قبیح است قلنا دلیل هفتم اینست که او مستلزم محالست زیرا که اجتهاد غیر فیه جامع تشراط مطلق است از جهت
 اتفاقا و اینها گفته اند در تفریق الاجتهاد لا یستلزم الا التوضیح من التفتیش یعنی اجتهاد استتراق و مع این
 از غیره فیه فیه و کبر بعد از اجتهاد زیرا که اکثر مسائل فیه بلکه کبر در پس آنها اجتهاد است بجهت استخراج ایشان حکمات
 خودی است با اجتهاد از تفریق فاعنه گفته است جامع مختصر که این فیه اختراست از استتراق و مع غیر فیه و گفته است
 سلطان التفتیش در مائیه ظاهر اینست که این فیه لا بد است زیرا که ظاهر است اینکه فاعنه حاصل نشود مگر بسبب اجتهاد در فاعنه که در
 معلوم شد اینکه اجتهاد تفریق کبر بعد از فاعنه معتبر نیست مگر بعد از اجتهاد پس فاعنه موقوفست در نزد ایشان بر اجتهاد و مع
 و اجتهاد بر فاعنه و این در دست محال گفته است سلطان التفتیش معنی فاعنه که همان معلومی است که حاصل میشود با اجتهاد و ما سبب
 پان معلوم و دلیل هفتم اینست که مستلزم محالی و کبر است زیرا که عمل یقین مجتهد موقوفست بر تحقیق فاعنه او بعد از اینست
 محالست یقین او هم در حق خودش و هم در حق مقلدش زیرا که عمل یقین او موقوفست بر تحقیق خبر او و تحقیق خبر او موقوفست بر عمل یقین او
 زیرا که اگر فاعنه او فاعنه نباشد خبر او او از فاعنه خود نیز بر فاعنه نمی شود و یقین است اگر فاعنه او فاعنه نباشد در حق غیر زیرا که فاعنه
 طریق یقین او در خبر او او خودش این و در دیگر است گفته است محقق قرظینی که اخبار مجتهد برای معتقد از حکم با عمل فاعنه
 یانه و بنا بر دویم ظاهر است هم با اول یا دو بنا بر اول یا اخبار مطلق است یعنی هم از آنکه مطلق باشد مقلد یقین او یا نباشد پس
 نیست صدق او زیرا که او مستلزم فاعنه در است اینکه تحقق حکم و اصلی با فضل در حق مقلد موقوفست بر خبر مجتهد و صدق خبر مجتهد
 فاعنه تحقق حکم و اصلی است با فضل و مستلزم او است یا فاعنه است آن اخبار بشبهه اطلاع مقلد از فاعنه او پس بیاید است
 انش کلام دلیل نوزدهم اینست که مستلزم فاعنه بضرال است فاعنه با قول مجتهد زیرا که حق یکی است بحکم عقل و قوله
 فاذا تجد الحق و لا الضلاله دلیل بیستم اینست که قول او مستلزم قول بیعت فاعنه است یا اینکه منع از فاعنه
 درین بیعت فاعنه بر این بنا بر آنچه افاده نموده است محدث عاملی طالب شراره و تخریر بر اعلی اینست فاعنه که مشرب است نزد